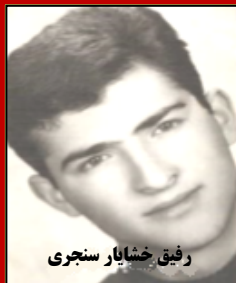


سرمقاله

آلام سیل زدگان،

"جنود الهی" سرمایه داران

... در چارچوب دیکتاتوری عریان حاکم، حتی عواقب ناشی از بلایای طبیعی، به زمینه ای برای پدیدار شدن یک مساله "امنیتی" برای سرکوبگران تبدیل می گردد و چون دولتمردان، تحمل هیچ اعتراض برحق علیه رژیم ضد خلقی حاکم را ندارند، در خوف از گسترش موج وار اعتراضات توده ای، حتی صدای حق طلبانه توده های بلا زده و نیازمند که شاهد مرگ تدریجی خود و خانواده هایشان هستند را آشکارا با زدن مارک وقیحانه "مخالف نظام" پاسخ می دهند. برخورد رذیلانه استاندار خوزستان در مواجهه با سنوال برحق یکی از سیل زدگان که چرا حکومت به مردم بلازده "سوریه" با تمام توان کمک می کند اما از در اختیار گذاردن کمترین امکانات حیاتی به مردم خود دریغ می کند، فرد مصیبت دیده از سیل را با الفاظ بی شرمانه ای نظیر "کمشو" و نو "مخالف نظام" هستی مورد حمله قرار داد.... صفحه ۲



رفیق خشیایار سنجری



رفیق بریدهخت (غزال) آیتی

آنها که شلیک گلوله هاشان

گفتارها را از خواب فوش پراند

راه را بر ما گشودند.

اینک راه پیش پای ماست.

(شعری از رفیق غزال آیتی)

آنها که رفته اند

آنها که راه را با فون خود

از غبار کهنه ستردند

آنها که شب را دیدند

و بند از پای خورشید گسستند

تا سحر به آسمان دوید

گرامی باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته فروردین ماه

چریکهای فدایی خلق ایران

"مودری ها": راز دیرین یکی دیگر از جنایات جمهوری اسلامی. در سینه کوه های "مودر" اراک!

(گزارشی از چگونگی به خون خفتن ۱۱ مبارز در ۴ آبان ۱۳۶۱ در "خاوران" اراک)

... در آن شب سیاه، یازده جوان و نوجوانی که با امواج انقلاب به صحنه سیاست قدم گذاشته بودند تا با مبارزات خود، رفاه و آزادی برای مردم خویش به ارمغان آورند، در چنگال رژیم جمهوری اسلامی به کشتارگاه برده شدند. دژخیمان از وحشت اعتراض مردم، این جان های شیفته را برای اعدام و خاک کردن جسدشان به خارج از شهر می بردند تا به خیال خامشان کسی از جنایات آنها آگاه نشود. این جانهای شیفته، رفقا مریم دژآگاه، جمشید دژآگاه، عزت الله بهرامی، عبدالرضا ماهیکبر، مهران مجدی، مجد داوود نوری، مجد سلیمانی، مجید شریفی پور (متعلق به سازمان چریکهای فدایی خلق - اقلیت)، دو دختر مبارز مجاهد به نامهای زهرا مشهدی میقانی و شهناز (مهین) ابراهیمی و سرانجام یکی از مبارزین سازمان راه کارگر به نام هادی آزاد بودند که سن برخی از آنها به ۲۰ سال هم نمی رسید.... صفحه ۵

حمله به آرامگاه مارکس در وحشت

از زنده بودن افکارش!

... واقعیت این است که حمله به آرامگاه مارکس را نباید صرفا حرکتی ناآگاهانه و احمقانه از جانب تعدادی ارادل و اوباش تلقی نمود. واقعیت این است که این جرم تبهکارانه با انگیزه های سیاسی توسط دست راستی ترین جناح های بورژوازی انجام شده، بورژوازی ای که چنان ترس و نفرتی نسبت به مارکس و اندیشه های انقلابییش دارد، و انقدر بر ناتوانی خود در ضربه زدن به اندیشه مارکس آگاه است که وحشت زده از پتانسیل گسترش آرمانهای مارکسیستی در میان طبقه کارگر، به آرامگاه مارکس تعرض کرده است. تخریب قبر مارکس بار دیگر ثابت می کند که دشمنان طبقه کارگر، از اندیشه و ایده های مارکس (که انگلس او را بدرستی، بزرگترین متفکر جهان نامید) وحشتی مرگبار دارند.... صفحه ۱۸

فریرز سنجری

ملاحظات در باره وابستگی

ایران به امپریالیسم (بخش آخر)

بدنبال اشغال سفارت آمریکا و قطع رابطه دیپلماتیک آمریکا با رژیم و اعمال تحریم های دولت آمریکا، رابطه رسمی جمهوری اسلامی با آمریکا تغییر شکل پیدا کرد تا بتواند ادامه یابد. یعنی پرخاشگری علنی پوشش دوستی مخفیانه شد. همین امر به مغرضین و فرصت طلبان امکان داده است که با تکیه بر طواغر امور کسانی را که با تکیه بر واقعیت های عینی بر وابستگی جمهوری اسلامی تأکید دارند را به "تنوری توطئه" متهم کنند و با سطحی نگری مدعی شوند که چگونه می توان در شرایط فقدان رابطه رسمی بین دو کشور از وابستگی یکی به دیگری سخن گفت.... صفحه ۱۱

در صفحات دیگر

• دو اطلاعیه سازمان در باره سیل

آخر ۱۰ و ۱۴

• به یاد گرامی رفیق بهروز

دهقانی (۱۰) ۱۵

• نمی خواهم جزئی از یک ارتش

امپریالیستی باشم ۱۷

• گزارشی از یک آکسیون

مبارزاتی در مقابل سفارت رژیم در

وین ۲۰

آلام سیل زدگان، "جنود الهی" سرمایه داران



(CIA) ساخته در خاورمیانه صرف تسلیح و تامین آنها و امر بازسازی و ایجاد امکانات رفاهی برای مزدوران خود و تقویت بنیاد گرانی اسلامی در لبنان و عراق و سوریه و غیره و حتی "طلا کاری" اماکن اسلامی ... می گردد، حیات توده های تحت ستم و بلا زده ایران در شرایط عدم تخصیص منابع مالی حداقل و در زیر چکمه سرکوبگران دزد و وابسته حاکم هر روز بیش از قبل له می گردد. به واقع، جمهوری اسلامی در حالی که با دست و دل بازی برای پیشبرد سیاستهای میلیتاریستی امپریالیستها پولهای کلانی را صرف می کند ولی کمترین توجهی حتی به مردم سیل زده ایران مبذول نمی دارد. این سیاست ضد مردمی یکی از بزرگترین دلایلی ست که صدمات مالی و جانی بر حیات و هستی قربانیان رخدادهای طبیعی را به حداکثر رسانده و باعث گشته است که همانگونه که شاهدیم امروز سالها پس از زلزله ویرانگر بم، هنوز نه تنها این شهر بازسازی نشده، بلکه بسیاری از توده های بلا زده، آواره و محروم در زیر چادر و کانکس، روزگار می گذرانند و یا قربانیان زلزله کرمانشاه و کودکانشان هنوز در حسرت داشتن یک چادر و یا کانکس به عنوان سرپناه می سوزند.

بنابراین، وقوع سیل اگر یک رخداد طبیعی ست، اما بروز این بلا طبیعی - و تا حد زیادی قابل پیش بینی - به خاطر سیاستهای ضد مردمی رژیم حاکم که در چارچوب منافع سرمایه داران و قدرتهای استعمارگر تنظیم شده اند بزرگترین ضربات را به حیات فعلی و آتی توده های محروم آسیب دیده وارد کرده و خواهد کرد. در جریان سیلابهای اخیر، یکی از عوامل اصلی ای که ابعاد ویرانگر این بلا طبیعی را فزونی بخشیده، سیاستهای ضد

زحمتکش و بی چیز در امواج این سیل هولناک برای همیشه از بین رفته است. چرا که با توجه به تجاربی که رژیم جمهوری اسلامی در عدم رسیدگی به دردها و آلام آسیب دیدگان زلزله وحشتناک بم و یا زلزله در آذربایجان و زلزله اخیر در کرمانشاه از خود به جای گذارده، ثابت شده که زیر سلطه این نظام استثمارگر و فاسد، کمترین امیدی به بازسازی حیات ویران شده قربانیان بی شمار و محروم فاجعه سیل اخیر وجود ندارد. این واقعیت در شرایطی است که به تجربه دیده ایم که هر یک از این بلاهای طبیعی وقتی در کشورهای مترویل (کشورهای که امپریالیستهای حاکم بر آنها به چپاول ثروت های کشورهای تحت سلطه خود می پردازند) رخ می دهد دولت های مربوطه با اتکاء به امکانات وسیع و پیشرفتهای علمی و فنی می توانند با پیش بینی وقوع فجایع طبیعی و در نتیجه آگاهی دهی و اعلام آماده باش در رابطه با وضعیت بحرانی، از وارد آمدن خسارات جانی بر مردم تا حد زیادی جلوگیری کنند و بعداً نیز با کمکهای اضطراری و به موقع، صدمات مالی را به حداقل برسانند. اما، در زیر حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی وضع به گونه دیگری ست. در ایران، رژیم جمهوری اسلامی ثروتها و منابع مالی متعلق به مردم را در جهت پیشبرد سیاستها و تامین منافع امپریالیستها و سرمایه داران داخلی خرج می کند و از این رو در حالی که میلیاردها دلار صرف نقشه های جنگی امپریالیستها در افغانستان و عراق و سوریه و لبنان و یمن و ... می گردد، در شرایطی که میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی هر سال در حمایت از دولتهای وابسته و دار و دسته های اسلامی و سیا

ریزش سیل آسای باران و جاری شدن سیلاب های سهمگین در ۷ استان و ۴۰۰ شهر و روستای کشور در هفته های اخیر، در زیر حاکمیت رژیم دزد و فاسد جمهوری اسلامی منجر به بروز فاجعه انسانی بزرگی برای توده های محروم شد. نتایج وخیم این فاجعه چنان است که قربانیان صدمه خورده از این رویداد را تا چند دهه آینده نیز رها نخواهد کرد. در گزارشات وزارت کشور، به طور کاملاً غیر واقعی اعلام شده است که در نتیجه این سیل خانمان برافکن، تا تاریخ ۱۶ فروردین، ۷۰۰ نفر "جان خود را از دست داده و" ۸۰۰ نفر مصدوم، چند نفر مفقود" و "هزاران نفر بی خانمان" شده اند. اما این آمار در حالی منتشر شده اند که مردم محلی تنها در منطقه "پل قرآن" شیراز و در اوج سیلابها، از کشته و مفقود شدن بیش از ۱۰۰ نفر خبر می دهند و به گفته شاهدان عینی در لرستان چندین روستا بطور کامل به زیر آب رفته اند. از طرف دیگر گزارشات رسمی در توضیح ابعاد خسارات مادی این سیل تا تاریخ ۱۸ فروردین از حداقل ۱۵ هزار میلیارد تومان خسارت به مردم سخن می گویند که این رقم برابر ۱۴ درصد از درآمدهای نفتی قبل از تحریم و ۵ درصد بودجه عمومی دولت می باشد.

در جریان سیل اخیر ده ها هزار راس دام و طیور مردم در جریان سیلابها از بین رفته اند و بنا به اعتراف مقامات وزارت جهاد کشاورزی، این سیل به بیش از یک میلیون هکتار زمین کشاورزی و باغ آسیب وارد کرده است. در مجموع، این فاجعه صدمات هولناکی به هستی و حیات ۲ میلیون تن از توده ها وارد کرده است.

با اندکی درنگ در ترکیب و وضع قربانیان این فاجعه و ماهیت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی شکی باقی نمی ماند که زندگی و حیات هزاران خانواده از طبقات

مردمی سرمایه داران سودجوی حاکم حتی در ارگانهای دولتی ست که برخی از گزارشات منتشره در درون نظام نیز آن را تایید می کنند. این سرمایه داران در طول سالها با "جنگل خواری" های گسترده که منجر به فرسایش غیر قابل اجتناب زمین و آسیب پذیری پوشش گیاهی آن شده، با سیاست سد سازی های متعدد فاقد استاندارد برای تغییر جهت جریان آب و دزدیدن و انبار کردن آن، آنها را به منظور برآوردن نیازهای سرمایه داران و آقازاده هایشان، با سیاست خانه سازی های انبوه در مسیرهای سیلاب، با عدم لایروبی بستر رودخانه ها و به طور کلی در غیبت وجود مدیریت صحیح در عرصه منابع طبیعی و حوادث اضطراری، اکنون آنچنان فاجعه ای را باعث شده اند که عواقب ویرانگر آن خشم و نفرت هر انسان با وجدان و مردم دوستی را علیه دزدان و ظالمان حاکم بر می انگیزد.

اگر وقوع سیل را با اغماض بتوان یک پدیده خارج از اراده حکومت جا زد اما برخورد با شرایط و عواقب پس از وقوع این حادثه، امر مهمی ست که اساسا به عامل انسانی و مدیریت منابع باز می گردد. در شرایطی که هستی و حیات سیل زدگان در زیر امواج هیولای سیل نابود شده و مردم بلازده در آتش نیاز به کمک می سوزند، رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی نه تنها هیچ اقدام موثری در زمینه کمک رسانی به مردم انجام نداده بلکه با آگاهی به خشم و نفرت مردم از خود، از شدت ترس خویش نسبت به احتمال اعتراض و خیزش محرومینی که همه چیزشان را از دست داده اند، به جای کمک، نیرو های سرکوب و گاه تانکهای ارتش را در برخی از شهرهای سیل زده به منظور سرکوب و ارباب مردم به خیابان فرستاده است.

دولتمردان، تحمل هیچ اعتراض برحق علیه وضع موجود و رژیم ضد خلقی حاکم را ندارند، در خوف از گسترش موج وار اعتراضات توده ای، حتی صدای حق طلبانه توده های بلا زده و قربانی و نیازمند که شاهد مرگ تدریجی خود و خانواده هایشان هستند را آشکارا با زدن مارک وفیقانه "مخالف نظام" پاسخ می دهند. واقعیت اخیر به طور برجسته در برخورد رذیلانه غلامرضا شریعتی، استاندار خوزستان با مردم سیل زده این استان آشکار شد و موجب رسوائی هر چه بیشتر این عنصر ضد مردمی گردید. وی در مواجهه با سنوال برحق یکی از سیل زدگان که چرا حکومت به مردم بلازده "سوریه" یا تمام توان کمک می کند اما از در اختیار گذاردن کمترین امکانات حیاتی به مردم خود دریغ می کند، فرد مصیبت دیده از سیل را با الفاظ بی شرمانه ای نظیر "گمشو" و تو "مخالف نظام" هستی مورد حمله قرار داد. نه فقط چنین برخورد رسوایی بلکه کل برخورد نوکران امپریالیستها در ایران که رسانه ها از آنها به عنوان "مسئولین" نام می برند، نمک بر زخمهای عمیق جان و روح مردم محرومی می باشد که در زیر سلطه دیکتاتوری حاکم حتی پیش از وقوع سیلابهای مرگبار، کمرشان در زیر بار ظلم و فقر و ستم و گرانی و بیکاری و سرکوب خم شده و حیات و هستی شان در نتیجه غارت سرمایه داران به طرز بی سابقه ای تالان شده است.

در واکنش به فجایع سیل اخیر، رهبر دزد و فاسد رژیم جمهوری اسلامی که در راس مشتی از دژخیمان حکومت و سرمایه داران و آقا زاده های خون آشامشان قرار دارد، کسانی که به طور سیستماتیک مشغول مکیدن شیر جیب کارگران و زحمتکشان و توده های محروم ما می باشند، در سخنرانی خود در حضور مقامات دولتی سیل جاری را وفیقانه "باران الهی" و "رحمت" خواند. او از "نتایج مثبت، دستاوردهای مهم و رحمت‌هایی که این

از طرف دیگر، آنچه که پس از وقوع سیل بر تعداد قربانیان آواره و بی سرپناه و گرسنه و زخم خورده و خشم و نفرت آنها افزوده، عدم عکس العمل سریع حکومت برای ارسال کمکهای اضطراری به مناطق سیل زده و رسیدگی به مسایل حیاتی قربانیان بوده است. اگر وقوع سیل را با اغماض بتوان یک پدیده خارج از اراده حکومت جا زد اما برخورد با شرایط و عواقب پس از وقوع این حادثه، امر مهمی ست که اساسا به عامل انسانی و مدیریت منابع باز می گردد. به رغم این واقعیت، در شرایطی که هستی و حیات سیل زدگان در زیر امواج هیولای سیل نابود شده و مردم بلازده در آتش نیاز به کمک می سوزند، رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی نه تنها هیچ اقدام موثری در زمینه کمک رسانی به مردم انجام نداده بلکه با آگاهی به خشم و نفرت مردم از خود، از شدت ترس خویش نسبت به احتمال اعتراض و خیزش محرومینی که همه چیزشان را از دست داده اند، به جای کمک، نیرو های سرکوب و گاه تانکهای ارتش را در برخی از شهرهای سیل زده به منظور سرکوب و ارباب مردم به خیابان فرستاده است. به همین صورت می بینیم که مقامات حکومت با رسوایی تمام، تعدادی از مردمی که در سراسر کشور از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب با تمام وجود در حال سازماندهی مستقلانه کمکهای خویش به سیل زدگان بوده و می باشند را هم دستگیر و زندانی کرده است و حسابهای بانکی مربوط به کمکهای مستقل مردمی را بسته و برخی از صاحبان این حسابها را نیز به بیدگاه های خویش فراخوانده است.

چنین برخورد مردم ستیزانه و سرکوبگرانه ای ناشی از این واقعیت است که در چارچوب دیکتاتوری عریان حاکم، حتی عواقب ناشی از بلایای طبیعی، به زمینه ای برای پدیدار شدن یک مساله "امنیتی" برای سرکوبگران تبدیل می گردد و چون

بارشها" دارد سخن گفت و آن "رحمت ها" را غیر قابل "شک" دانست. در ادامه این رویکرد مردم ستیزانه رهبر و برخورد مشابه از طرف سایر مقامات رژیم ضد مردمی نسبت به قربانیان، "روزنامه جوان" (مورخ ۱۷ فروردین) در مقاله ای با عنوان "جنود الهی به کمک آمد" با وقاحت تمام نوشت "جنود الهی نزولات آرامش بخش شد" و "در غوغای ناامیدی، گرانی، تورم و مشکلات ارزی، اراده ای فراتر از مدیریت نظام به کمک آمد و همچون سیل بسیاری از مشکلات را با خود برد!" در این روزی نامه وابسته به سپاه پاسداران ضد خلقی، سیلاب فاجعه بار اخیر که زندگی صد ها هزار تن از مردم را سیاه کرد به عنوان "نجات دهنده تمدن ایران" نامیده شده و نویسنده در دفاع از منافع سرمایه داران زالو صفت حاکم بر کشور ما، با شعف و در عین حال با بیشمیری تمام عنوان کرده که در اثر سیل "صادرات محصولات منحصر به فردی همچون زعفران، پسته و صیفی جات در سال ۹۸ قطعاً چندین برابر سالهای پیش خواهد بود".

در قسمت دیگری از این مقاله رسوا که جوهر نظر و دیدگاه جنایتکاران استثمارگر حاکم نسبت به وضعیت توده های بلا دیده کشور ما را منعکس می کند، عنوان گشته که سیل ویرانگر اخیر مشکل آب "کشاورزی شرق اصفهان" را نیز "حل" کرد و همچنین مردمی که دچار خشکسالی بودند با "نوعی رخوت، افسردگی و عصبانیت دست و پنجه نرم می کردند که اکنون تا حدودی تسکین آلام شد!".

<http://www.Javann.ir/003zEr>

رضایت سردمداران جمهوری اسلامی از "نعمات" مادی سیل برای بزرگترین سرمایه داران انحصار گر در "بازار پسته و زعفران" و این اظهارات وفیقانه و ضد مردمی در شرایطی است که همگان شاهد ضجه های دردناک پدران و مادرانی هستند که هیولای سیل، کودکان بی گناه آنان را در گرداب امواج خود ربود، محرومینی که پایه های لرزان سرپناه و کاشانه فقیرانه آنان در عرض یک چشم به هم زدن در مقابل دیدگان شان در هم کوبیده شد، کشاورزان رنج دیده ای که بر سر اجساد چند راس گاو و گوسفندی که کل زندگی محقر شان از آن طریق می چرخید، خون می گریند، زمینهای کشاورزی تشنه ای که در شرایط فقدان امکانات و بی پولی صاحبان زحمتکش شان با خون دل سیراب می شدند و اکنون در امواج سیلاب در یک چشم به هم زدن ناپدید و نابود شدند و با خود امیدهای نیازمندان را غرق کردند، در شرایطی که شوک و آه و درد و خشم و نفرت هزاران قربانی سیلاب های اخیر از وضع موجود و ابعاد جبران ناپذیر ویرانی های مادی و

معنوی ناشی از سیل، همه و همه قلب هر انسان با وجدانی را به درد آورده و علیه مسببین سیه روی وضع موجود به اعتراض و طغیان وا می دارد.

واقعیات فوق آینه ای ست که بر بستر عواقب دردناک یک بلای طبیعی یعنی سیل ویرانگر اخیر، یکبار دیگر می توان چهره زشت و استثمارگرانه نظام ظالمانه حاکم و ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی را با برجستگی تمام در آن به تماشا نشست. در همین راستا می توان از برخورد حيله گرانه خامنه ای سخن گفت که از "اقدامات" و "کمکهای مقامات حکومتی به سیل زدگان قدر دانی کرد. در حالی که تمام ویدئو های منتشر شده حاکی از آن است که در تمامی مناطق سیل زده بدون استثناء، مردم از عدم دریافت کوچکترین کمکهای ضروری از طرف دولت حتی پس از گذشت چند روز از وقوع سیل سخن گفته و با خشم و اعتراض، مقامات سپاه و دولت و استانداری که در حرکت های نمایشی مشغول بازدید از مناطق سیل زده هستند را با شعار و فحش و سنگ بدرقه می کنند. تنها در یکی از موارد غم انگیز مر بوط به نتایج این سیل و در شرایط کمترین رسیدگی از سوی مقامات رژیم، یکی از قربانیان سیل در استان لرستان، استانی که بیشترین صدمات ناشی از ویرانگری سیلاب ها را متحمل شده، می گوید: **"یک هفته است نان نخورده ایم آب نداریم که خمیر درست کنیم با بالگرد می آیند نگاهمان می کنند و رد می شوند. هیچ کمکی به ما نکرده اند."** (نورآباد لرستان ۲۰ فروردین). در چنین فضایی ست که بر طبق گزارشات منتشره، مأموران رژیم ده ها نفر را با عناوین عوامفریبانه و نفرت انگیز "نشر اکاذیب" - یعنی انعکاس واقعیات تلخ و باور نکردنی وضعیت قربانیان سیل و رساندن فریادهای استمداد طلبی آنها از مقامات و مردم و یا انعکاس صحنه های اعتراض بر حقیقتان علیه مقامات دزد و فاسد حکومت - دستگیر کرده اند. به طور مثال در تاریخ ۱۶ و ۱۸ فروردین مجموعاً ۱۸ تن از افرادی که برای امداد رسانی به سیل زدگان به

روستای "گوریه" در استان خوزستان رفته بودند توسط "سربازان گمنام امام زمان" یعنی مأموران دژخیم صفت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، بازداشت شدند.

واقعیت این است که مردم ایران در آتش خشم و نفرت از مقامات حکومت می سوزند و "عصیانیت" و به بیان بهتر خشم و نفرتشان به خاطر فشارهای اقتصادی و سیاسی طاقت فرسا حتی در شرایط قبل از سیل هم به خطری برای نظام ظالمانه حاکم تبدیل شده بود. اینها همان مردمی هستند که وقوع سیلاب و نتایج آن در اولین روزهای بهاری، ایام شادی بخش نوروز را برای شان به روزهایی دردناک و سیاه بدل ساخت، یعنی خیل محرومانی که به خاطر شرایط وحشتناک زیستی شان قربانیان اصلی این بلای طبیعی را تشکیل می دهند. اکنون به زعم نویسندگان مقاله رسوای ذکر شده، یک دشمن طبیعی با وارد آوردن ضربه ای ویران کننده به حیات و هستی این مردم، گویا به "کمک" نظام آمده و همچون "سیلی"، "مشکلات" را "از بین برده" و "آلام" توده ها را "تسکین" داده و به گمان کوراندیشانی نظیر نویسندگان مقاله فوق، با تخفیف روحیه شورش و عصیان علیه وضع موجود، "تمدن" یعنی نظام ضد خلقی حاکم را از ضرب ناشی از عصیانیت توده ها "نجات" داده است. اما می دانیم که مقامات جمهوری اسلامی درست از وحشت عصیان این توده های بلا زده ای که جانشان از ظلم و ستم سرمایه داران حاکم و حکومتشان به لب رسیده و از خوف آنهاست که قدرت نظامی خود را به رخ کشیده و قدرت نمائی می کنند. آنها در مقابل این توده هیچ پاسخی جز اعمال قهر و سرکوب و زندان ندارند و درست به همین دلیل در مقابل قربانیان نیازمند کمک که همه چیز خود را از دست داده اند شمشیر از نیام بر کشیده اند تا به خیال خویش مردمی که با "نوعی رخوت، افسردگی و عصیانیت دست و پنجه نرم می کردند" را با شوک ناشی از "جنود الهی" و سرکوب بعد از آن "تسکین آلام" دهند. اما عیب بودن این پندار بر بستر خشم و نفرت و اعتراض مردم علیه رژیم و مظلومان آن از همان اولین روزهای این فاجعه

پدیدار شده است. توده های عاصی و به جان آمده، مقامات جمهوری اسلامی و فرماندهان سپاه و ارتش ضد خلقی آن که برای برآوردهای امنیتی پس از سیل - و نه رسیدگی به سیل زدگان- به مناطق مختلف اعزام شده بودند را در جلوی دوربین پناهگاه های خبری خود رژیم به سخره گرفتند و با فحش و سنگ و بیل و کلنگ از منطقه بیرون کردند و گفتند که به حضور فاقد ارزش آنان نیازی ندارند! همین مردم به جان آمده بودند که در مقابله با "جنود الهی" و در هنگام اعتراض به عدم ارسال هیچ کمکی از سوی حکومت به سیل زدگان، در روز ۲۲ فروردین جاده اهواز و خرمشهر را بستند و بالاخره در سوسنگرد همین مردم محروم بودند که با مزدوران سپاه و بسیج که برای تغییر مسیر سیل به سوی خانه و کاشانه شان در جهت حفاظت از منابع نفت دشت آزادگان به نفع سپاه پاسداران اعزام شده بودند مسلحانه درگیر شدند و یک شهید و چند مجروح دادند.

عکس العمل های برحق مردم علیه دشمنانشان در شرایط دردناک کنونی حاوی پیامی غیر قابل اغماض است. سیلاب اخیر و عواقب فاجعه بار آن، بار دیگر تمامی کثافات و عفونت ناشی از حاکمیت نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما و رژیم جمهوری اسلامی را از اعماق جامعه به سطح آورده و با وضوح تمام به نمایش گذارده است. سیل جنایات و مظلومان جمهوری اسلامی در پشت سد صبر و تحمل مردم، امواج خشم و نفرت فزاینده ای را متراکم کرده است که در آینده ای نه چندان دور با شکستن آن، طومار رژیم وابسته و فاسد حاکم برای همیشه از حیات توده ها برچیده خواهد شد. این پیام بدنال سرکوب و فروکش کردن قیام دی ماه، اکنون بار دیگر در اعتراضات مردم سیل زده در اهواز و شهر های دیگر و در مقابله مسلحانه مردم سوسنگرد با رژیم پژواک شده و به منصف ظهور رسید. تسکین آلام مردم تنها با در هم شکستن سد دیکتاتوری حاکم و سرنگونی جمهوری اسلامی بر اثر سیلاب مبارزات توده ای امکان پذیر می باشد.

جان باختن یک جوان ۲۰ ساله موتورسوار و ۳ چوپان

در پی بارش های سیل آسا در خراسان

روز چهارشنبه ۱۴ فروردین ماه، فرماندار مانه و سملقان گفت: در روز سه شنبه ۱۳ فروردین ماه، جوانی ۲۰ ساله از روستای کریک شهرستان مانه و سملقان، تصمیم برگذر از جاده فرعی سنگ شکن آشخانه می کند که عدم توانمندی و بی احتیاطی فرد در هنگام عبور باعث شد تا راکب بر اثر سیلاب با موتور واژگون گردد و جریان آب وی را با خود می برد. تلاش ها برای یافتن این جوان از روز سه شنبه آغاز شد، تا اینکه صبح امروز چهارشنبه با اقدامات نیروهای امدادی پیکر بی جان این جوان ۲۰ ساله کشف شد. بر اساس این گزارش، این چهارمین تلفات انسانی سیل و سیلاب در خراسان شمالی است که از روز چهارشنبه ۲۹ اسفند ماه و همزمان با آغاز بارش های سیل آسا در استان گزارش می شود. ۳ نفر دیگر چوپانانی در شهرستان مانه و سملقان بودند که هر یک در اثر گم کردن گله خود دچار سیل زدگی و سرمازدگی شده بودند.



"مودری ها": راز دیرین یکی دیگر از جنایات جمهوری اسلامی، در سینه کوه های "مودر" اراک!

گزارشی از چگونگی به خون خفتن ۱۱ مبارز در ۴ آبان ۱۳۶۱ در "خاوران" اراک

خونهای سرخ، چه به حق گفت شاعر فدایی و خود به خون تپیده انقلاب، سعید سلطانیور که ندا در داد "این بذرها به خاک نمی ماند.... خون است و ماندگار...!"

آنچه که برای اولین بار در زیر می آید باز کردن یکی از برگهای پوشه اسناد بشمار جنایات مهلک و تاریخی ای ست که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در دهه خونین ۶۰ و در مصاف بین خلق و ضد خلق، به فرمان خمینی مزدور و در دوره صدارت و وزارت "اصلاح طلبان" تبهکار و عوامفریب حکومتی (امثال موسوی و خاتمی) در سراسر ایران مرتکب شده اند و برای حفظ نظام استثمارگرانه حاکم نسلی از آگاه ترین و بهترین فرزندان مردم ما را به کثیف ترین شیوه ها قتل عام و از صحنه مبارزه طبقاتی حذف کردند. در شرایط کنونی در حالی که این رژیم پوسیده و در حال زوال بار دیگر در امواج سهمگین ناشی از قیام توده ها گرفتار گشته، بدون شک یکی از مهمترین وظایف نیروهای مبارز و انقلابی و بویژه نسل جوانان آگاه داخل کشور حفظ و پاسداری از خاطره و مهمتر از آن آرمانهای نسل های گذشته و درس آموزی از تجارب برخاسته از شرایطی بود که آن نسل "شیر آهن کوه زنان و مردان" در آن زیستند، مبارزه کردند و در راه آرمانهایی نظیر "نان، کار، مسکن و آزادی و استقلال" واقعی از سلطه اهریمنان، جان باختند.

شایان ذکر است که شرح صحنه مربوط به اعدام این یازده جوان رزمنده فدایی و مبارز، با قلم نگارنده ولی به نقل از یکی از مزدوران حاضر در این صحنه اعدام صورت

حتی چوپانانی که در زمان وقوع این جنایت هنوز حتی پا به این جهان نگذاشته بودند، با نشان دادن احترام نمی گذارند تا گله هایشان در این قسمت از کوهستان چَرا کنند. درست به همین دلیل است که مقامات این حکومت جنایت کار در طول ۳۶ سال گذشته چند بار سعی کردند تا با طرح احداث یک سد در این منطقه و یا جاده کشی، کار نیمه تمام شان، در به زعم خود زدودن تمام نشانه ها و شواهد جنایت ننگین خود را به اتمام برسانند، اما چه بیهوده می اندیشند جلادان! آن خون ریخته شده از پیکرهای پاک ۱۱ شهید "مودر" که سینه های پر از امید و آرزویشان با گلوله های نفرت دژخیم در یک شب سیاه مشبک شدند، هیچ گاه خشک نشد و نخواهد شد؛ آن خون زلال به چشمه ای بدل شد که بذرهاي خفته در خاک گرم و مهربان این کوهسار را آبیاری کرد و به تدریج با پیوستن به جویبارهای دیگر این سرزمین به سیلی کوبنده تبدیل شد که در چند مقطع تاریخی با فریاد های "مرگ بر جمهوری اسلامی" زمین را در زیر پای این رژیم تبهکار لرزاند و نابودی محتوم آن را فریاد زد. طولی نکشید که جلادانی که با ریختن این خونها در سراسر ایران "باد" کاشتند، "طوفان" درو کردند. با وجود این جنایات و اعدام های بیرحمانه و درست کردن آن قبرستانها، سرکوبگران حاکم در اهداف خویش یعنی حاکم نمودن سکوت قبرستان در جامعه ناکام ماندند. برعکس، کینه و نفرت حاصل از این جنایات عمومی شد و خواب خوش را از دیدگان سیاه دژخیمان حاکم زدود. در توصیف این

کوهستان "مودر" واقع در شهرستان اراک یکی از ده ها و صدها "خاوران" های کوچک و بزرگی ست که در طول دهه خونین ۶۰ توسط رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی بوجود آمده و دامنه صبور این کوه خاموش اما مغرور، محل دفن پیکر های ۱۱ تن از کمونیستها و آزادیخواهانی ست که در سال ۱۳۶۱ در مقابل جوخه آتش مزدوران جمهوری اسلامی قرار گرفتند و خون ریخته شده از جانهای شیفته و زلالشان را نثار آبیاری نهال آزادی توده های محروم نمودند. برغم تمام کوشش های کثیف لاشخوهرای جمهوری اسلامی برای پنهان کردن این جنایت، در تمام طول این سالها، در سرماي زمستان و گرمای خشک تابستان، "مودر" نه تنها میعاد گاه خانواده های داغدار این عزیزان در خاک خفته، بوده، بلکه "عابران ناشناس" فراوانی هم بوده اند که مخفیانه و به دور از چشم شب پرستان، با دیدار از این گورستان کوچک و گلباران کردن قبرهای این عزیزان، مراتب حق شناسی خویش از خواهران و برادران عدالت خواه و سرفرازشان را در مقابل جلاد اعلام کرده اند و راز "مودر" را در مقابل دیدگان حسرت بار دشمن سینه به سینه منتقل و برای نسل بعد از خود نیز آشکار کرده اند. دسته گل های سرخ زیبای نهاده شده بر آرامگاه جان باختگان "مودر" هم، تا آخرین نفس خود و پیش از آنکه با بخشیدن تمام طراوت و تازگی خویش به این عزیزان در خاک خفته، پژمرده شوند، داستان "مودر" را برای عابران و مسافران جویای قله های بلند این کوه نقل کرده اند. تا جایی که

گرفته که تنها چند روز پس از افشای خبر این جنایت، از طریق بستگان او به اطلاع بازماندگان برخی از این جانباختگان رسیده است.

در یک شب فیرگون، یعنی ۴ آبان سال ۱۳۶۱، صدای زوزه بادی که سرمای بیرحم و خشک پاییزی اش تا جان آدمی نفوذ می کرد، در دامنه کوه های خشک و صبور "مودر" در پرواز بود. منطقه ای در اطراف شهرستان اراک، که زمانی در اوج انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ محل کوهنوردی و در واقع دانشگاه و میعادگاه نسلی از دختران و پسران مبارز و آزادیخواه بود. جایی که در آخر هر هفته، پژواک دلنشین سرود مردمی "سراومد زمستون" و "شکفته بهارون" چریکهای فدایی، بر فراز تپه های دامنه کوه، چوپانهای زحمتکش و کنجکار را به خود جلب می کرد و صف رنگارنگ یادگیرهای جوانان بود که با نخستین تشعشع زندگی بخش خورشید در امتداد فلک صبح گاهی، تموج وار، صعود به قله را از دامنه مودر شروع می کردند و همگام با شفق زیبای غروب، به همین نقطه باز می گشتند، گرداگرد یکدیگر می نشستند، به حرفها و تجارب "باجربه ترها" گوش می دادند، نقاط ضعف و قوت خود در جریان یک سفر سخت را بررسی می کردند، برای ارتقاء روحیه جمعی و تشکیلاتی و همچنین شخصیت و جوهر مایه مبارزاتی یکدیگر تلاش می کردند و تشنه آگاهی برای تغییر جهان ظالمانه پیرامون خود "اخلاق انقلابی" عمو "هو" (هوشی مین) را می خواندند و در کوله پشتهای هایشان "حماسه مقاومت" و "خاطرات یک چریک" و "چگونه انسان غول شد" و "اقتصاد به زبان ساده" و... را حمل می کردند. در واقع کوه های "مودر"، تنها یکی از این دانشکده های خلقی در سراسر ایران بود که با وجود عمر کوتاهشان نسل درخشان از شیر زنان و کوه مردان سرزمین ما را برای ایفای نقش تاریخی شان در این سرزمین، آماده می کردند. اینان شمار کوچکی از نسل بی شماری بودند که قدم در راه "ماهی سیاه کوچولوهای" صمد بهرنگی گذاردند و از اندیشه های پاک مسعود احمد زاده ها و پویانها سیراب شده و از روایت شکنجه های عباس مفتاحی ها و بهروز دهقانی ها درس گرفته و آبدیده شده بودند و سمبلهایشان رفقای چون مهرنوش ابراهیمی ها و مرضیه احمدی اسکویی ها و علی اکبر جعفری ها و حمید اشرف ها بودند؛ یعنی کمونیستهای فدایی!

اکنون در ۴ آبان سال ۶۱ و در اوج دوره سیاه قصابی بهترین فرزندان خلق توسط رژیم مزدور جمهوری اسلامی، لحظه ناگزیر امتحان و آزمایش فرا رسیده بود. خاک گرم اعماق "مودر" خشمگین و غرنده، پذیراک تن رنجور و شکنجه شده ۱۱ تن از فرزندانش بود که در زمستانهای سرد و سپید، ضربان گامهای آنها را در هنگام صعود به قله در بطن خود حس کرده

۱۱ عضو مسلح فدائیان اقلیت و منافقین در اراک اعدام شدند

اراک - خبرنگار اطلاعات : به حکم دادگاه انقلاب اسلامی اراک و تأیید دادگاه عالی انقلاب اسلامی ۱۱ نفر از منافقین به اعدام محکوم شدند. حکم صادره نیمه شب ۴ اردیبهشت ۱۳۸۲ به مورد اجراء گذاشته شد. اسامی معنومین و جرائم آنها بشرح زیر است:

۱- عبدالرضا ماهگیر فرزند علیرضا بانام مستعار ملی صالحی اهل پروچرد بهجرمهای الف: عضویت کادر مرکزی سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق اقلیت در اراک، فعالیت در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی، داشتن خانه تیمی در اراک و رفت و آمد به منازل تیمی دیگر، شرکت در جلسات و نشستهای سازمانی، فعالیت در جهت جذب نیرو برای سازمان، تهیه و جمع آوری گزارشات سازمانی، نگهداری مقدار زیادی از مدارک درون گروهی اقلیت و اسب و شخصیات افراد حزب الله و مسئولین ارگانهای انقلابی، مقاومت در مقابل برداشتن پاسدار در حین دستگیری و طرح فرار از زندان

۲- مجید شریف پور فرزند برات ملی بانام مستعار هابون و حجت اهل درود بهجرمهای عضویت در کادر مرکزی سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق اقلیت در اراک، فعالیت در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران، سکونت در منازل مختلف تیمی و سازمانی اقلیت در اراک، تشکیل جلسات و نشستهای سازمانی، تهیه و تنظیم کلیه گزارشات سازمانی همراه با تحلیل و اظهار نظرهای سازمانی، مسئول نگهداری کلیه لوازم و وسائل انتشاراتی و نظامی و تسلیحاتی گروه اقلیت در یکی از گاودارهای حومه اراک.

۳- عزت الله بهرامی فرزند نصرت الله بانام مستعار موسی اهل اراک بهجرمهای ارتباط و همکاری با سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق اقلیت در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی، عضویت در هسته مرکزی اراک، مسئول هسته دختران، سکونت در منزل تیمی، مسئول انتشارات و نگهداری کلیه لوازم و وسائل چاپی و تکثیر نشریات و اعلامیه های سازمان، تشکیل جلسات و نشستهای سازمانی در منزل مسکونی خود و شرکت در جلسات دیگر، نگهداری دو قبضه اسلحه کمری و یک قبضه اسلحه بزرگ، ارتباط مستقیم با تشکیلات سازمان در شهرستان خمین.

۴- بهران محمدی فرزند منوچهر بانام مستعار و اصغر اهل پروچرد بهجرمهای ارتباط و همکاری با سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی، سکونت در منزل تیمی اقلیت در اراک تحت پوشش گاوداری، تهیه گزارش و جمع آوری کمکهای مالی برای سازمان، شمار نویسی و بخش و توزیع اعلامیه و نشریات سازمان.

۵- محمد سلیمانی فرزند ولی الله بانام مستعار اصغر بهجرمهای ارتباط و همکاری با سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق اقلیت در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی، مسئول تهیه و توزیع نشریات سازمان، تهیه و نگهداری یک قبضه سلاح کمری

۶- مجتبی دژآگاه فرزند حسن بانام مستعار جمشید اهل درود بهجرمهای ارتباط و همکاری با سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق اقلیت در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی، سکونت در منازل تیمی اقلیت در اراک، بخش اعلامیه های سازمان و شرکت در جلسات و نشستهای سازمانی در منازل تیمی.

۷- محمد داودنوری فرزند شمس الله بانام مستعار پروین اهل اراک بهجرمهای ارتباط و همکاری با سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق اقلیت در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی، مسئول بخش اعلامیه و نشریات سازمان در مناطق مختلف شهر، شرکت در جلسات و نشستهای سازمانی و تهیه گزارش برای سازمان.

۸- مریم دژآگاه فرزند حسن بانام مستعار مرضیه اهل درود بهجرمهای ارتباط با سازمان محاربه چریکهای فدایی خلق اقلیت در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی، سکونت در منازل تیمی اقلیت در اراک و شعار نویسی بر علیه جمهوری اسلامی.

۹- هادی آزاد فرزند رضا اهل اراک بهجرمهای عضویت در گروه محاربه و مرتد راه کارگر در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی، ارتباط مستقیم با اعضای اصلی سازمان، شرکت در جلسات و نشستهای سازمان.

۱۰- زهرا مشهدی میقانی فرزند اسماعیل بانام مستعار مهین اهل اراک بهجرمهای عضویت در سازمان مجاهدین خلق در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی، ارتباط مستقیم با کادر رهبری سازمان، مسئول و فرماندهی کلیه میلشهای شهرستان اراک، مسئول شورای میلشها بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ و سازماندهی جدید تشکیلات، تشکیل جلسات و نشستهای سازمانی و هدایت و رهبری اعضای شورا، مسئول تشکیل یک گروه نظامی ۱۶ نفره جهت عملیات نظامی، تشکیل یک تیم شناسایی، ارتباط با خانه های تیمی و اقامت در یکی از خانه های مهم تیمی که کادر جدید سازمان بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ در آنجا سکونت داشته و مشغول برنامه ریزی و تصمیم گیری جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده اند.

۱۱- شهنواز (مهین) ابراهیمی فرزند حسین اهل آبادان بهجرمهای ارتباط و همکاری با سازمان مجاهدین خلق، مسئول یکی از تیم های سازمان، شرکت در جلسات سازمان، تشکیل جلسات در منزل خود و گزارش نتیجه جلسات به مافوق سازمانی، عضویت در شورای میلشها بعد از جریان ۳۰ خرداد سال ۶۰ و اعلام جنگ مسلحانه، مسئول تیم بندی جدید سازمان بعد از تاریخ مذکور، عامل تشکیل دفتر دانش آموزان (وابسته به سازمان منافقین) در مدرسه، هدایت و رهبری تحصن دانش آموزان به پشتیبانی از یکی از معلمان اخراجی به حکم دادگاه انقلاب، مسئول بخش اعلامیه بین هواداران و اعضای تیم ها و راهنمایی برای شرکت در تظاهرات و درگیریهای خیابانی و جمع آوری برای سازمان، تهیه نقشه فرار از زندان و پباده کردن، مقدمات فرار که با هویشیاری برادران پاسدار نافرجام ماند ...



بود و در بهار با سرودهای "در بهار خلق باد پاییزی کی وزرد"، "می گذرد در شب آینه رود"، "من چریک فدایی خلم، جان چون من هزاران فدای خلق" سبز شده بود و زندگی گرفته بود و در سرما و گرما، ناهمواری و همواری، هرچه از شیریه جاننش داشت را در طبق اخلاص برای فرزندان مبارزش گذارده بود.

در آن شب سیاه، یازده جوان و نوجوانی که با امواج انقلاب به صحنه سیاست قدم گذاشته بودند تا با مبارزات خود صحن جامعه ایران را از لوث وجود دشمنان، امپریالیستها و سگ های زنجیری شان- پاک کنند و رفاه و آزادی برای مردم خویش به ارمغان آورند، در چنگال رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به کشتارگاه برده شدند. دژخیمان از وحشت اعتراض مردم، این جان های شیفته جوان و نوجوان را برای اعدام و خاک کردن جسدشان به خارج از شهر می بردند تا به خیال خامشان کسی از جنایات آنها آگاه نشود. این جانهای شیفته، رفقا مریم دژآگاه، جمشید دژآگاه، عزت الله بهرامی، عبدالرضا ماهیگیر، مهران مجدی، مجد داوود نوری، مجد سلیمانی، مجید شریفی پور (متعلق به سازمان چریکهای فدایی خلق - اقلیت)، دو دختر مبارز مجاهد به نامهای زهرا مشهدی میقانی و شهنار (مهین) ابراهیمی و سرانجام یکی از مبارزین سازمان راه کارگر به نام هادی آزاد بودند که سن برخی از آنها به ۲۰ سال هم نمی رسید.

ماشین های پاسداران تباهی، تا هر جا که می توانستند پیش رفتند و سپس در پایان کوره راه، جایی که دیگر حتی وانت ها و لندرورها هم به علت سختی راه قادر به جلو رفتن نبودند، پاسداران، اسرای خود را از ماشین پیاده و در یک صف به طرف دامنه های "مودر" بردند، جایی که تاجران مرگ، از قبل، قبرهایی را برای دفن اجساد و به خیال خویش پنهان کردن آثار جنایات کریهشان آماده کرده بودند. در طول چند صد متر مسیر بعد از پیاده شدن از ماشین ها تا میدان مرگ و جوخه اعدام، پاسداران تبهکار قربانیان خویش را که در تاریکی و با تن های مجروح و بی رمق ناشی از چندین ماه زندان و شکنجه به کندی راه می رفتند هل می دادند و به آنها القاب زشتی نسبت می دادند که تنها شایسته خود همان کفتار صفتها و اربابانشان بود. در میان این گروه، مهران مجدی جوان ترین این اسرا، نوجوانی از شهر بروجرد و از یک خانواده فرهنگی بود. نوجوانی رزمنده، به صداقت آب و به پاکی چشمه، اما با عزمی به استحکام کوه؛ او که به خاطر کوتاه بودن یکی از پاهایش کمی می لنگید، در زمان دستگیری در یک مرگداری اطراف شهر اراک، کوشش کرده بود تا برای احتراز از دستگیری توسط پاسداران، خود را به زیر

برانگیخته بودند. این دیگری، یعنی عبدالرضا ماهیگیر، سمبل یک جوان زحمتکش و آگاه که کمی هم ضعیف الجثه بود. یک جوان کمونیست مردمی و محبوب در شهر بروجرد که زبان روان و لهجه شیرینش هنگام تبلیغ علیه سرمایه داران و رژیم طرفدار آنان در بحث های خیابانی همیشه شهره عام و خاص بود، او چند بار و از جمله در اواخر سال ۶۰ از مصاف های سخت با پاسداران گذشته بود ولی این بار در چنگال آنان و در دامنه کوه "مودر" به سوی جوخه آتش می رفت تا به برادر فدایی دیگرش یعنی حمید رضا بپیوندد که مدت کوتاهی پیش از او توسط دژخیمان اعدام شده بود.

مریم دژآگاه، رفیق شیر دختر شجاع دیگری که بازجویان کثیفش را به رغم هر دسیسه ای که برای کسب اطلاعات و در هم شکستن او از جمله تجاوز در مقابل چشمان برادرش در دوران بازجویی به کار گرفته بودند تا آخرین لحظه ناکام گذارده بود؛ و اکنون در کنار برادر مبارز و شجاعش جمشید در یک صف به مسلخ گاه پای می گذارد تا در همچون همگامی در مسیر مبارزه، در انتهای راه، کنار یکدیگر بیازامند. مجد سلیمانی جوان زحمتکش دیگری که فرزند کار بود و در طول زندگی کوتاهش درد و رنج و محرومیت را با تمام وجود لمس کرده بود و درست به همین خاطر، به رغم شکنجه های بسیار وحشیانه و طولانی مدت مثال زدنی اش تسلیم مزدوران نشده بود و تمام اطلاعاتش را در سینه فراخ خود حفظ کرده بود؛ مبارز راه کاگری و بالاخره ۲ دختر مبارز مجاهد که با پایداری بر سر آرمانهای مردم محروم خویش می رفتند تا با زندگی وداع کنند.

بالاخره صف اسرا به دامنه کوه جایی که چند ده متر زمین صاف وجود داشت و چند گودال در آن حفر شده بود رسیدند. براستی در آن شب قیرگون بر آن جوانان رهجوی راه حقیقت، گلهای نوشکفته ای که با گرده افشانی و نشر آگاهی در این راه سرانجام اکنون به پایان زندگی کوتاه

یک تریلی بیاندازد ولی مزدوران مانع خودکشی او شده بودند. او اکنون با کمک رفیق دیگرش که از او مسن تر بود یعنی عزت بهرامی (موسی) گام بر می داشت تا دامنه های سنگلاخی منتهی به میدان تیر را طی کند. عزت بهرامی (*) از نیروهای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران- اقلیت بود که از قبل از قیام بهمن سال ۵۷ وارد عرصه مبارزه شده بود. او در زمان شاه نیز یکبار توسط اسلاف وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی یعنی ساواک شاه دستگیر و پس از بازجویی و شکنجه آزاد شده بود. اکنون عزت نیز بعد از ماهها شکنجه توسط خلف همان ساواک، یعنی نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی به میدان تیر برده می شد. در پشت دستش هنوز آثار چرکین یک زخم بزرگ ناشی از شکنجه قرار داشت که در آخرین ملاقاتها همیشه سعی می کرد آن را از خانواده و فامیلهایش پنهان کند. تا قبل از تأیید و اجرای حکم، بارها همسر غیر سیاسی اش را که با او دستگیر شده بود و با در اختیار قرار دادن تمام اطلاعاتش به بازجویان، در مسیر تواب شدن در زندان آموزش می دید و همچنین کودک تازه به دنیا آمده در بندش را با او روبرو ساختند تا شاید او راهم در هم شکسته و به صفوف خود جذب کنند. اما در عوض او مانند بسیاری از جوانان نسل خویش آنچنان که از سنت های پیشگامان چریک فدایی خلق در دهه ۵۰ آموخته بود هیچ فرصتی را برای مبارزه و مقاومت حتی در زندان علیه دشمن از دست نداد. بطوری که زندانیانی که پس از این دسته وارد بند شده بودند، تعریف می کردند که او بدور از چشم زندانیان به برخی همبندپها زبان انگلیسی درس می داد و یا برخی زندانیان از داستان صفحه آهینی صحبت می کردند که پاسداران در بند نصب کرده بودند چرا که قبل از نصب این صفحه، او به همراه عبدالرضا ماهیگیر از فاصله بین میله ها و سوراخی که در بند قرار داشت مرتباً با زندانیان سیاسی دیگر در زمان هواخوری آنها تماس می گرفتند و اخبار را رد و بدل می کردند و با این کار خشم زندانیان را



خوبش رسیده بودند چه گذشت و به چه می اندیشیدند...؟

کدامین نغمه می ریزد ...

کدام آهنگ آیا می تواند ساخت

طنین گامهایی را که سوی نیستی مردانه می رفتند

طنین گامهایی را که آگاهانه می رفتند...

پاسداران، قربانیان را در کنار گودالها نگه داشتند و اینجا بود که یکی دیگر از کثیف ترین اعمال بی شرمانه خود را انجام دادند و با فریاد فرمان دادند تا محکومین، به دست خودشان بر عمق قبرهای خودشان بیفزایند.... و این رسم ننگین قاتلانی ست که نه تنها در "مودر" بلکه سالها بعد در قتل عام سال ۶۷ در خاوران تهران و یا سایر میادین تیر، به خاطر انبوهی قربانیانشان، کفتار گونه حتی جنازه های قربانیان را به طور کامل دفن نکرده بودند. "مودر" از خشم به خود می غرید.... کمی بعد با فرمان فرمانده مزدوران سرمایه، تفنگها به سوی اسرا نشانه گرفته شد اما پیش از آنکه زوزه سلاح های مزدوران دامنه مودر را درنوردد و گلوله های داغ کینه شب پرستان، بر سینه های ستبر محکومین بنشینند، در آخرین لحظات در میان بهت و خشم پاسداران قاتل و فرومایه، اتفاق دیگری افتاد. عزت شروع به خواندن سرود کرد و یارانش نیز با او همراهی کردند... به این ترتیب آنها با پیکری مجروح، ضربه واپسین شان را هم به قلب دشمن زدند و به خواندن آخرین سرود زندگیشان در مقابل چهره بهت زده دشمن پرداختند ... و پژواک سرود آنان به فقهه ای تبدیل شد که مرگ و قاصدان مرگ را به سخره گرفت و تحقیر و شرمساری بر دامانشان نشانید؛ چند لحظه بعد سنگینی حضور اجساد خونین ۱۱ مبارز جان بر کف فرو افتاده در دشت سرسبز و زیبای خلق، "مودر" را در شرم حضور پاسداران قاتل و کفتار صفت برای چند لحظه به سکوت و خاموشی کشانید سپس صدای شلیک یازده گلوله خلاص و دیگر هیچ!

مزدوران ضد خلقی به جای دادن ملاقات به خانواده ها، در صف منتظر آنها در مقابل سپاه پاسداران اراک، خبر جنایت خویش را اعلام و برخی وسایل جانبختگان را تحویل دادند. آنها با بی شرمی تمام به خانواده های داغدار که جانیشان از شنیدن خبر این جنایت گر گرفته بود اخطار کردند که کسی حق گرفتن مراسم عزاداری و ختم و ... ندارد... برغم این، به طور مثال با وجود کنترل محله خانواده بهرامی توسط مزدوران مسلح و همچنین ماموران بی حیره و موجب حکومت که به مردم اجازه ورود به محل و خانه را نمی دادند، در طول چند روز تعداد

بسیار زیادی از مردم با دور زدن محل محاصره و با بهانه های مختلف خود را به خانه بازماندگان رساندند تا با آنها همدردی کنند و به آنها تسلیت بگویند. خشم و نفرت مردم و سیل ناسزا و فحش و رسوایی حکومت تنها حاصل این جنایت برای جمهوری اسلامی در شهر بود. مادر تقریباً به حال مرگ افتاده و پدر، بهت زده و در هم شکسته، قامتش از غم مرگ فرزند خم شده بود.... اما چند روز بعد، پیرمرد ناشناسی به مغازه پدر وارد شد. پدر او را قیلاً ندیده بود؛ او خود را معرفی کرد و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود اول با پدر اظهار همدردی کرد و سپس به او گفت: "آقای بهرامی! می دانم جگر گوشه ات را، جوان رعایت را از دست داده ای! ولی خم نشو، من اگر جای تو بودم سرم را در زندگی ام حتی از قبل هم بالاتر می گرفتم! حالا هم قامت خود را راست کن و سرت را بالا بگیر! پسرت قهرمانانه جان داد! روحیه بسیار بالایی داشت، هنگام انتقال به محل تیرباران، با سر فرازی و نه هراس و با گامهای استوار مسیر را طی کرد، به بقیه نیز کمک کرد؛ نگذاشت در پستی و بندی دامنه کوه، جلوی پاسداران زمین بخورند و یا تحقیر شوند؛ به آنها روحیه داد، پیش از اعدام هم سرود خواند، سرت را بالا بگیر و به چنین فرزندی افتخار کن! پیرمرد در مقابل سؤال پدر گفته بود که همه اینها را یکی از پاسداران مزدور، که فامیل دور وی بوده و در صحنه جنایت حضور داشته چند روز پیش با آب و تاب برای بقیه فامیل و دوستانش تعریف کرده است!

سخنان این پیرمرد شجاع، پیکر پدر را واقعا تا چند سال راست نگه داشت... داستان قهرمانی فرزندش و همزمان فرزندش بزودی در میان نزدیکان خانواده و افراد زیادی که او را می شناختند پیچید! پدر در طول ماه ها و سالها هر روز و سپس هر هفته و هر ماه بر سر قبر جان باختگان "مودر" می رفت و هر بار با دسته گلهایی از عابران ناشناس روبرو می شد؛ هر بار به علت آنکه محل قبرها ماشین رو نبود می بایست چندین صد متر را با پای پیاده و از

سربالایی پیمود تا به قبرها رسید. چه بسیار رانندگان تاکسی مهربان و زحمتکشی که با شنیدن دلیل مسافرت پدر و مادر به "مودر" از آنها پول کرایه دریافت نمی کردند و خواهش می کردند که هر بار که آنها می خواهند بر سر قبر جگر گوشه شان بروند حتماً به آنها تلفن کنند تا ترتیب بردن آنها به آن محل کوهستانی را به صورت رایگان بدهند. در یکی از این سفرها در زمستان سخت زمانی که برف سنگین دامنه کوه ها را پوشانده بود، مادر در حالی که از ماشین پیاده و برای ملاقات معبودش از تپه های "مودر" بالا می کشید، با فریاد راننده ماشین که زنجیر به دست از پشت سر به سوی او می دويد، متوقف شد، چرا که چند ده متر جلوتر از مادر، یک گرگ وحشی در انتظار طعمه ای نشسته بود که خودش داشت با پای خودش به سوی او می رفت.... این حوادث کم شمار نبودند.... هیئات که خانواده های اعدام شدگان حتی برای دیدار با عزیزان اعدامی خویش می بایست جان خود را به خطر بیاندازند؛ اما خانواده بهرامی و سایر جان باختگان آرمیده در سینه "مودر" در این عرصه تنها نبودند؛ بوده و هستند هزاران خانواده داغدار که در سراسر ایران مستقیم و غیر مستقیم قربانی جنایات جمهوری اسلامی در حق عزیزانشان یعنی زندانیان سیاسی و جانبختگان بوده اند. خانواده هایی که مجبور به دفن فرزند اعدام شده اشان در باغچه خانه شان شده اند؛ مادر و یا پدری که با شنیدن خبر اعدام جگر گوشه اش طاقوت نیاورده و جان داده است، فرزندی که به دلیل اعدام پدر و مادر و یا هر دویشان به دست بقیه بزرگ شده اند و از محبت پدر و مادری تا آخر عمر محروم مانده اند، و ... به هر رو، چند سال بعد با ضربات دیگری که خانواده از رژیم خوردند پدر بهرامی اینبار دیگر تاب تحمل نیافت و سر به خاک گذارد؛ تا زمان مرگ، مغازه اش محل تبلیغات ضد رژیم بود و در اثر همین روحیه و حمایتی که مردم از او می کردند بود که برغم دریافت چندین اخطار برای آتش زدن مغازه اش تا زمان مرگ هیچ گاه در مقابل رژیم قاتل فرزند

سیل اخیر و مقابله مسلحانه مردم

سوسنگرد با جمهوری اسلامی



بر اساس گزارشات منتشره و ویدئو هایی که در شبکه های اجتماعی پخش شده اند ، ساعت یک و نیم بامداد چهارشنبه ۱۴ فروردین، یگان های سپاه به مردم سیل زده در سوسنگرد حمله کرده و در جریان درگیری ای که بین این نیروی مسلح ضد خلقی جمهوری اسلامی و مردم محروم و مصیبت دیده سوسنگرد پیش آمد، تعدادی از مردم محل به ضرب گلوله کشته و زخمی شدند. درگیری آنجا شروع شد که نیرو های سپاه قصد

تخریب سیل بند هائی را داشتند که روستائیان حوالی رودخانه کرخه نزدیک روستاهای عرب نشین جلیزی، صگور و شاجریه در دشت آزادگان برای محافظت از زمین های کشاورزی خود بر پا کرده بودند.

دلیل تخریب سیل بندهای روستائیان از طرف سپاه ضد خلقی، محافظت از تاسیسات نفتی دشت آزادگان بود که در خدمت تأمین منافع سرمایه داران قرار دارد. برای این منظور آنها به زور اسلحه سعی کردند مسیر سیل را به طرف مزارع و زندگی مردم جهت دهند و هنگامی که با اعتراض روستائیان مواجه شدند به سوی آنها آتش گشودند. ولی این برخورد جنایتکارانه با مقاومت مسلحانه به حق مردم روستا مواجه شده و موجب زخمی شدن تعدادی از پاسداران مزدور جمهوری اسلامی گردید.

در این نبرد خونین از آنجا که نیروهای مسلح رژیم به لحاظ نظامی نسبت به روستائیان بی سازمان دست بالا را داشتند، سرانجام یگان مهندسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با تی ان تی (TNT) سیل بند هائی که مردم درست کرده بودند را تخریب و عملاً جهت سیل را بسمت مزارع و زندگی مردم کانالیزه کرده و زمینه را برای نابودی مزارع و احشام روستائیان و خود آنان آماده نمود.

رژیم جمهوری اسلامی نه تنها در رابطه با ایجاد زیر ساخت های لازم برای پیشگیری از خسارات سیل، کاری انجام نداده و بر عکس در مناطقی مسیل های طبیعی را به نفع سرمایه گذاری های سرمایه داران از بین برده است ، بلکه پس از وقوع سیل نیز که طی آن خانواده های زیادی عزیزان خود را از دست داده و از نظر شرایط زندگی به خاک سپاه نشسته اند، کاری برای التیام زخمها و مصایب مادی و معنوی وارد بر زندگی مردم انجام نداده است. مأموران این رژیم نه تنها هیچ کمکی به مردم مصیبت دیده نکرده و نمی کنند بلکه هر جا هم که حضور می یابند درست علیه منافع مردم و در جهت مصالح دزدان حاکم عمل می کنند.

بی شک برخورد جنایتکارانه اخیر مزدوران مسلح جمهوری اسلامی با توده های سیل زده در سوسنگرد ، بار دیگر ماهیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و نیرو های نظامی اش را به آشکاری در مقابل دید همه مردم تحت ستم ایران قرار داده و بر ضرورت تشکل و سازماندهی مسلحانه توده ها به منظور سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه ای که در آن خواسته های برحق مردم متحقق شود را به آنان یادآوری می کند.

آگاهی مردم سیل زده ایران نسبت به نقش مستقیم دزدان حاکم بر کشور در خرابی های صورت گرفته و ابعاد وسیعی که این فاجعه به خود گرفته است از یک طرف و عدم کمک رسانی دولتی و حتی ممانعت ارگان های دولتی از رسیدن کمک های مردمی به دست مردم مصیبت دیده از سیل، سبب شده است که

سردمداران و وابستگان به جمهوری اسلامی به هر منطقه سیل زده ای که پا می گذارند با خشم و نفرت مردم مواجه شوند؛ برخورد مملو از خشم و کینه به حق مردم نسبت به ایجاد جمهوری اسلامی به حدی جدی و سلحشورانه است که مجد پاکپور فرمانده نیروی زمینی سپاه پس از بازدید از وضعیت سیل در شهرستان پلدختر در استان لرستان در حین صحبت با رئیس ستاد کل نیرو های مسلح اعتراف می کند که: "هیچ مسئول دولتی جرات نمی کند بره اونجا، وضع وحشتناکه، من به یک شکلی تونستم از دستشون درآم بیرون" و یا در ویدئو هائی که از سفر محسن رضائی فرمانده پیشین سپاه و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام به پلدختر در شبکه های اجتماعی منتشر شده است مردم با فریاد "بی شرف" از وی استقبال می کنند.

رسوایی جمهوری اسلامی در بحران ایجاد شده در جریان سیل اخیر، نفرت مردم از این رژیم را چندین برابر کرده و آنچه مردم را "ناراحت و عصبانی" (بنا به اعتراف مجد پاکپور ، فرمانده نیروی زمینی سپاه) نموده است که اگر در سوسنگرد آنها در مقابل سپاه به مقاومت مسلحانه مبادرت کردند به گزارش "باشگاه خبرنگاران جوان" سردار خادم سیدالشهداء، فرمانده قرارگاه مقدم جنوب کرپلا در صفحه را مورد حمله مسلحانه قرار دادند ، به طوری که محافظان نامبرده به زحمت توانستند وی را از منطقه خارج کرده و او را به "نقطه امن، انتقال" دهند.

بی تردید موارد یاد شده در فوق تنها بیانگر گوشه کوچکی از شرایط بحرانی ای می باشد که با سیل اخیر شدت یافته و رسوایی جمهوری اسلامی و ماهیت ضد خلقی آن را با عریانی هر چه بیشتری در مقابل دید همگان قرار داده است. این واقعیت انکار ناپذیری است که نه فقط مردمان مصیبت دیده از سیل، بلکه اکثریت مردم ایران مرکب از کارگران و زحمتکشانی که به خاطر حرص و آز سردمداران دزد و فاسد جمهوری اسلامی همه چیز خود را از دست داده و می دهند، بیش از پیش آماده اند تا با قهر انقلابی و توسل به سلاح، آخرین برگ زندگی این دیکتاتوری لجام گسیخته را ورق زنند. اما درک این واقعیت به منزله هشدار به کارگران آگاه و مبارز و روشنفکران متعهد می باشد تا وظیفه سنگین خود را در قبال توده های رنج دیده مردم دریافته و در جهت ایجاد گروه های سیاسی - نظامی و تداوم راه سترگ اما در نیمه راه مانده چریکهای فدائی خلق در دهه پنجاه قدم های عملی بردارند - چرا که تنها از این طریق می توان به سازماندهی توده ها، ایجاد حزب طبقه کارگر و ارتش خلق و در نهایت نابودی سیستم سرمایه داری در ایران و برپائی سوسیالیسم در کشور نایل آمد و از شر جمهوری اسلامی و هر رژیمی که با تفاوت های ظاهری با این رژیم، مدافع سیستم سرمایه داری در کشور باشند، خلاصی یافت.

ما ضمن قدردانی از همه مردمان شریف ایران که در شرایط وخیم اقتصادی کنونی با دستی باز به کمک سیل زدگان می شتابند همدردی و همبستگی خود را با توده های مصیبت دیده از این سیل ابراز می داریم. به امید اینکه سیل خانه خراب کن کنونی که چنین خشم و نفرت توده ها را نسبت به رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی فزونی بخشیده به جاری شدن سیل بنیان کن مردم معترض و رزمجوی ایران در مقابل همه دشمنانشان منجر گردد.

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

چریکهای فدایی خلق ایران
۱۵ فروردین ۱۳۹۸ - ۴ آوریل ۲۰۱۹

زننده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

ملاحظات در باره وابستگی ایران به امپریالیسم (بخش پایانی)

فریبرز سنجر



توضیح: نوشته زیر متن پیاده شده گفتگو هائی است که در رابطه با موضوع فوق در جلسات آموزشی و تشکیلاتی سازمان طرح شده و سپس با زحمت رفقانی به صورت نوشتاری در آمده است. متن های پیاده شده پس از تصحیح و در صورت نیاز درج زیرنویس هائی با اضافه کردن یک مقدمه برای انتشار آماده شده است. به امید اینکه این بحثها در درک وابستگی نظام اقتصادی و رژیمهای سیاسی حافظ آن در ایران به امپریالیستها کمک کننده باشند.

تفسیر ریل: بازسازی به جای جنگ

پس از پایان جنگ دوره "سازندگی" فرا رسید. جمهوری اسلامی که قبلاً با جنگ به منافع امپریالیستها خدمت کرده بود این بار در خدمت به همان منافع بازسازی خرابیهای دوران جنگ را در دستور کار خود قرار داد. در این دوران همه شاهد بودیم که چگونه جانبکاری که به وی لقب "سردار سازندگی" دادند (رفسنجانی) خطوط دیکته شده از طرف بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را به آشکاری به اجرا گذاشت و با استقرار میلیارد ها دلار از بانک های امپریالیستی با بهره های بالا و "شروط خاص"، آینده کشور را هم پیش فروش کرد. از سوی دیگر می دانیم که این دو نهاد بزرگ مالی زیر نفوذ آمریکا بوده و در تعیین خط غالب بر آنها حرف آخر را دولت ایالات متحده آمریکا می زند. این واقعیت نیز ادعای کسانی را که جمهوری اسلامی را در تقابل با آمریکا می خوانند باطل می سازد و نشان می دهد که این رژیم در عمل خطوط اقتصادی نهاد هائی را پیش بُرد و هم اکنون هم پیش می برد که امپریالیسم آمریکا نقش تعیین کننده ای در آنها دارد. شروط صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی شروط شناخته شده ایست که در اکثر کشور هائی که قبول و اجرا شده جز پر کردن جیب انحصارات امپریالیستی از طریق تشدید استثمار و غارت کارگران و ستمدیدگان و به حراج سپردن منابع طبیعی نتیجه دیگری نداشته است.

توسعه اقتصادی و تعدیل ساختاری که در زمان رفسنجانی ورد زبان کارگزاران دولت شده بود و تحت عنوان نئو لیبرالیسم تبلیغ می شد در واقع به معنی اجرای شروط و برنامه های این نهادهای غارتگر بود.

واقعی شدن نرخ برابری دلار با پول ملی که معنائی جز کاهش بیسابقه ارزش پول ملی ندارد، لغو سوبسید ها و گران کردن بهای سوخت، خصوصی سازی شرکتهای دولتی تحت پوشش کوچک کردن دولت و تقویت بخش خصوصی، افزایش مالیاتها، تغییر قوانین کار به نفع هر چه بیشتر سرمایه داران به خصوص با تسهیل شرایط اخراج کارگران و همچنین رواج "قرارداد های موقت" همه جزء شروط و رهنمودهائی هستند که این نهاد های امپریالیستی ارائه می دهند و در خیلی از کشور ها هم که اجرا شده اند عملاً با تشدید شکاف طبقاتی به شورش گرسنگان دامن زده است. اتفاقاً با آغاز اجرای دستورات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی در ایران هم شورش هائی را در چند شهر کشور شاهد بودیم.

امروز دیگر اجرای رهنمود های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از سوی دولتهای جمهوری اسلامی امری است که در نشریات جمهوری اسلامی و در اظهار نظرهای اقتصاددانان طرفدارش هم به عنوان واقعیتی غیر قابل انکار به آن اشاره شده و رویش بحث می شود. پیشبرد خطوط این نهادهای امپریالیستی در دوران خاتمی و احمدی نژاد و روحانی هم پیگیرانه پیگیری شد. تغییر قانون کار به ضرر هر چه بیشتر کارگران، افزایش قیمت سوخت و حذف سوبسید ها و ارائه یارانه های نقدی به جای آنها و طرح خصوصی سازی شرکتهای دولتی و حتی آموزش و پرورش از جمله رهنمود های این دو نهاد می باشد که همه دولت های جمهوری اسلامی تا امروز عملاً آنها را پیش برده اند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم به دنبال اشغال سفارت آمریکا و قطع رابطه

دیپلماتیک آمریکا با جمهوری اسلامی و اعمال تحریم های دولت آمریکا، رابطه رسمی جمهوری اسلامی با آمریکا تغییر شکل پیدا کرد تا بتواند ادامه یابد. یعنی برخاشگری علنی پوشش دوستی مخفیانه شد. همین امر به مغرضین و فرصت طلبان امکان داده است که با تکیه بر ظواهر امور کسانی را که با تکیه بر واقعیت های عینی بر وابستگی جمهوری اسلامی تأکید دارند را به "تئوری توطئه" متهم کنند و با سطحی نگری مدعی شوند که چگونه می توان در شرایط فقدان رابطه رسمی بین دو کشور از وابستگی یکی به دیگری سخن گفت. روشن است که چنین مدعیانی چشم خود را بر هزاران فاکتی که در این زمینه تاکنون طرح و افشاء شده است می بندند. تحلیل های غیر واقعی این طیف نه نقش آمریکا در نهاد های مالی پیش گفته را در نظر می گیرند و نه مهمتر از همه عملکرد جمهوری اسلامی در راستای اجرای سیاستهای جنگی امپریالیستها در منطقه را در نظر می گیرند. آنها با سطحی نگری عدم حضور قوی و علنی شرکت های آمریکائی در بازار ایران را به حساب عدم وابستگی جمهوری اسلامی به آمریکا می گذارند و قادر نیستند درک کنند که وابستگی یک کشور به امپریالیسم آمریکا به معنای آن نیست که تمام بازار این کشور هم در دست آنها به صورت علنی و بدون واسطه در اختیار آمریکا قرار گیرد. نگاهی به روابط تجاری رژیم شاه با امپریالیستها در شرایطی که وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا آنقدر عیان بود که کسی شکی در آن مورد نداشت نشان می دهد که بخش بزرگی از این بازار در اختیار شرکتهای آلمانی قرار داشت و نه شرکتهای آمریکائی. این واقعیت از آنجا ناشی می شد که در صحنه بازار جهانی تقسیم بازارها بر اساس توافق های امپریالیستی صورت می گیرد که در

آن حرف آخر را قدرت امپریالیستی پر قدرت می زند که در حال حاضر آمریکا است که دارای بزرگترین اقتصاد جهان می باشد. با این حال آمریکا در مقابل قدرت های امپریالیستی دیگر قادر به نادیده گرفتن منافع و مناطق نفوذ آنها نمی باشد. برای نمونه در طی چند دهه گذشته چین به عنوان دومین اقتصاد جهان میلیارد ها دلار بازار در افریقا و حتی خود ایالات متحده آمریکا به دست آورد که امروز دولت ترامپ در تلاش است که آنرا محدود کند. این نکته در پاسخ آن نظرانی هم هست که با تکیه بر در صد بالای صادرات چین به جمهوری اسلامی و مبادلات اقتصادی چین و روسیه با جمهوری اسلامی چنین ادعا می کنند که پس جمهوری اسلامی به چین یا روسیه وابسته است. در حالیکه باید این واقعیت را درک کرد که بازار های کشور های تحت سلطه تا جایی که ممکن است در توافق بین امپریالیست ها ست که تقسیم می شوند. از سوی دیگر باید در نظر داشت که اولاً انحصارات آمریکائی از طریق شرکتهای دختر خود در کره جنوبی و امارات و غیره با اقتصاد ایران در ارتباط بوده و هستند و این واقعیت آنچنان آشکار است که زمانی **ژاک شیراک رئیس جمهور سابق فرانسه در اعتراض به تحریم های آمریکا نسبت به ایران گفته بود از ما می خواهند ایران را تحریم کنیم اما خودشان از طریق شرکتهای دیگری با ایران معامله می کنند.** ثانیاً در ارتباط با وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیست ها باید دید که قدرتهای امپریالیستی که در رقابتها و توافق های بین خود تصمیم نهائی را اتخاذ می کنند، رژیم مورد بحث را در چه ریلی قرار داده اند و از این امر چه سودی نصیب کدام امپریالیست ها می شود.

جنگ ایران و عراق نمونه آشکاری بود که نشان داد در شرایط پرخاشگری علنی ضمن دوستی مخفیانه در سیاست آمریکا با ایران، جمهوری اسلامی در چه ریلی قرار گرفت تا از آن طریق ثروت های ایران به کام انحصارات امپریالیستی ریخته شود. اگر برای ۸ سال قرار بر این بود که جمهوری اسلامی بر طبل جنگ بکوبد روشن است که فروش اسلحه به این کشور نقش اصلی را داشت و نه مثلاً ایجاد کارخانه ماشین سازی. بنابراین ارزش حاصل از فروش نفت عمدتاً صرف این امر می شد. امپریالیست ها اسلحه های مورد نیاز جنگ را هم همانطور که دیدیم یا مخفیانه به جمهوری اسلامی میدادند و یا با قیمت گرانتر در به اصطلاح بازار سیاه به دست وی می رساندند. برای روشن شدن بهتر مطلب می توان مثال کره جنوبی و افغانستان را زد. اگر کره جنوبی و افغانستان که هر دو به رغم سطح متفاوت رشد اقتصادیشان وابسته به امپریالیسم می باشند را در نظر بگیریم این دو کشور بر روی ریل های متفاوتی حرکت می کنند و چپاول آنها از سوی امپریالیسم شکل

به دنبال اشغال سفارت آمریکا و قطع رابطه دیپلماتیک آمریکا با جمهوری اسلامی و اعمال تحریم های دولت آمریکا، رابطه رسمی جمهوری اسلامی با آمریکا تغییر شکل پیدا کرد تا بتواند ادامه یابد. یعنی پرخاشگری علنی پوشش دوستی مخفیانه شد. همین امر به مغرضین و فرصت طلبان امکان داده است که با تکیه بر ظواهر امور، کسانی را که با تکیه بر واقعیت های عینی بر وابستگی جمهوری اسلامی تأکید دارند را به "تئوری توطئه" متهم کنند و با سطحی نگرى مدعی شوند که چگونه می توان در شرایط فقدان رابطه رسمی از وابستگی یکی به دیگری سخن گفت. چنین مدعیانی چشم خود را بر هزاران فاکتی که در این زمینه تاکنون طرح و افشاء شده است می بندند.

های مختلفی به خود می گیرد. در یکی صنایع و بانکها و حضور وسیع انحصارات امپریالیستی در الویت است و در دیگری جنگ و مواد مخدر. اگر به این واقعیت توجه کنیم آنگاه در برخورد با جمهوری اسلامی هم باید در نظر بگیریم که با توجه به سیاست روابط پنهانی و پرخاشگری علنی بر اساس مصالح امپریالیست ها آنهم در شرایطی که امپریالیسم برای پیشبرد سیاست های میلیتاریستی خود در خاورمیانه به یک دشمن تحت نام "بنیادگرایی اسلامی" نیازمند است، چه ریلی برای این رژیم تعیین شده است. اگر برنامه امپریالیسم دستاویز قرار دادن پروژه هسته ای و تبلیغ روی **محور شر** بودن جمهوری اسلامی باشد خوب روشن است که جمهوری اسلامی باید بخش بزرگی از بودجه مملکت را صرف این پروژه کند تا قدرتهای امپریالیستی هم در حالیکه از آن سود اقتصادی می برند، امکان یابند با دستاویز این برنامه "ایران هراسی" راه انداخته و به بهانه امکان هسته ای شدن جمهوری اسلامی، میلیارد ها دلار اسلحه ساخت انحصارات امپریالیستی را به کشور های منطقه سرازیر کنند. آنها از این طریق میلیارد ها دلار سود به جیب می زنند که واضح است که چنین سودی نه از طریق فروش علنی و حضور علنی در بازار ایران بلکه به کمک وحشت پراکنی نسبت به اتمی شدن ایران به دست آنها می رسد. بنابراین اگر مهم برای امپریالیست ها کسب سود است می بینیم که چنین پروژه ای در مورد ایران چگونه از کانالی غیر از کانال مستقیم ارتباط علنی با جمهوری اسلامی به آنها سود می رساند. در همین حال هنگام حرکت بر روی ریل تعیین شده ما شاهدیم که چگونه همین امپریالیست ها در عمل به شدت از حفظ و بقای این رژیم حمایت کرده و در مواقع بحرانی با مکانیسم های مختلف او را یاری هم داده و می دهند.

حال با توجه به همه مواردی که گفته شد لازم است برای تکمیل این بحث نگاهی هم به سیاست خارجی جمهوری اسلامی بیندازیم. اگر جمهوری

اسلامی یک رژیم مستقل بود علی الاصول سیاست خارجی آن باید انعکاسی از سیاست داخلی اش باشد. اما واقعیت این است که سیاست داخلی این رژیم به دلیل وابستگی اش ادامه سیاست خارجی امپریالیست ها می باشد. در نتیجه وقتی سیاست خارجی امپریالیست ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه را مورد توجه قرار داده و روی آن تمرکز کنیم با وضوح تمام می توانیم ببینیم که چگونه جمهوری اسلامی در همه کشورهای منطقه در خط بحران سازی و آتش افروزی مورد نظر امپریالیست ها کام بر می دارد.

امروز از عراق و افغانستان که همسایگان ایران هستند که بگذریم در سوریه و لبنان و یمن و برخی کشورهای آفریقائی و غیره هم شاهد دخالتگری های جمهوری اسلامی هستیم. تردیدی نیست که چنین سیاستی همانقدر که به نفع امپریالیست هاست به ضرر کشور و مصالح مردم ما می باشد. یا همین جنگ سوریه را در نظر بگیریم. به واقع دخالت نظامی در سوریه چه منفعتی برای اقتصاد بحران زده ایران دارد؟ آیا چنین سیاستی وسیله ای برای غلبه بر بحران اقتصادی موجود است با خود عاملی است برای تشدید این بحران؟ آیا جمهوری اسلامی از روی حماقت میلیارد ها دلار از بودجه کشور را در شرایطی که مردم از فقر و گرسنگی به خیابانها ریخته اند و شعار نان سر داده اند صرف جنگ در سوریه می کند؟ یا باید تحلیل های سطحی ای را باور کرد که انگیزه این سیاست را صدور انقلاب اسلامی یا جاه طلبی های منطقه ای می نامند و یا حتی برخی با تحلیل های آبکی غیر واقعی آن را ناشی از گرایشات امپریالیستی در جمهوری اسلامی جلوه می دهند! در حالیکه حتی یک نگاه سطحی هم نشان می دهد که چنین ماجراجوئی هائی نه تنها هیچ سودی برای اقتصاد کشور ندارد بلکه برعکس بحرانهای آنرا تشدید کرده و به فقر و فلاکت مردم ابعادی وسیع تر داده و نارضایتی از رژیم را در میان مردم فزونی می بخشد. می بینیم که علیرغم این واقعیات جمهوری اسلامی بر طبل جنگ و دخالت در سوریه می کوبد. چرا که سیاست جمهوری اسلامی در تنش های منطقه درست انعکاسی از وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم می باشد و به واقع به این شکل سیاست های امپریالیستی از طریق این رژیم در منطقه به اجرا در می آید. از این روست که بدون درک وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیست ها هیچ نیروئی قادر به درک و تحلیل درست عملکردهای خارجی جمهوری اسلامی نمی باشد. ما همواره این اصل را تکرار کرده ایم که جنگ ادامه سیاست است. همان سیاستی که بطور طبیعی باید از منافع طبقه حاکمه نشأت

گرفته و تامین کننده آن باشد. اما وقتی ماجراجوئی های جمهوری اسلامی را در منطقه دنبال می کنیم متوجه می شویم که از ماجراجوئی های رژیم حتی یک ریال هم نصیب اقتصاد ورشکسته و بحرانی ایران نمی شود بلکه قضیه برعکس است. زمانی بورژوازی آلمان با سرمایه داری انگلستان و فرانسه می جنگید تا بازاری در کشورهای تحت سلطه این قدرت ها برای خود دست و پا کند حال باید پرسید که بورژوازی ایران که از تامین بازار داخلی خود عاجز است قرار است با جنگ در سوریه چه بدست آورد؟ واضح است که در رابطه با تامین منافع داخلی ایران نمی توان به این سنوآل پاسخ درستی داد چرا که جمهوری اسلامی در خط سیاستی که امپریالیستها تعیین کرده اند پیش می رود. در واقع، امپریالیستها می خواهند در منطقه جنگ و تنش باشد تا مصالحشان را تامین کنند و این هدف را از طریق چنین رژیم های مزدوری پیش می برند. به طور کلی بدون درک وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم نمی توان به دلایل ماجراجوئی های جمهوری اسلامی در منطقه پی برد.

چون بیش از اندازه این بحث طولانی شد بگذارید با یک جمع بندی کوتاه آنرا به پایان برسانم.

سیر رشد سلطه امپریالیستی در ایران با سیر رشد بورژوازی وابسته ای که طبقه حاکمه را در جامعه ما تشکیل می دهد همراه بوده است. سلطه امپریالیستی با توجه به ساخت اقتصادی موجود الزاما رژیم های سیاسی وابسته و سرکوبگر را می طلبد. جمهوری اسلامی به دلیل عملکردش در حفظ این نظام و همچنین چگونگی روی کار آمدنش به کمک

به واقع دخالت نظامی در سوریه چه منفعتی برای اقتصاد بحران زده ایران دارد؟ آیا چنین سیاستی وسیله ای برای غلبه بر بحران اقتصادی موجود است با خود عاملی است برای تشدید این بحران؟ آیا جمهوری اسلامی از روی حماقت میلیارد ها دلار از بودجه کشور را در شرایطی که مردم از فقر و گرسنگی به خیابانها ریخته اند و شعار نان سر داده اند صرف جنگ در سوریه می کند؟ یا باید تحلیل های سطحی ای را باور کرد که انگیزه این سیاست را صدور انقلاب اسلامی یا حاکم طلبی های منطقه ای می نامند و یا حتی برخی با تحلیل های ابکی غیر واقعی آن را ناشی از گرایشات امپریالیستی در جمهوری اسلامی جلوه می دهند!

امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا رژیمی وابسته است که فاقد هرگونه هویت ملی است. بررسی سیاست های داخلی و خارجی این رژیم با وضوح تمام نشان می دهد که این رژیم در راستای مصالح امپریالیسم گام بر می دارد. در شرایط کنونی ماجراجوئی های رژیم در منطقه ابعاد بسیار بزرگی پیدا کرده و تبلیغات امپریالیستها در مخالفت با این ماجراجوئی ها و سودی که از آن به جیب می زنند نیز شدت بیشتری به خود گرفته است. اتفاقاً برای کسانی که با دیدی مارکسیستی و با معیار قرار دادن واقعیات اوضاع و شرایط را بررسی می کنند همه اینها نشاندهنده وابستگی این رژیم می باشد و بدون تکیه بر این وابستگی درک سیاست های رژیم جمهوری اسلامی غیر قابل درک خواهد بود. **با توجه به این واقعیت باید گفت که آنچه در تبلیغات جمهوری اسلامی شیطان بزرگ نامیده می شود در عمل فرشته رحمت این رژیم می باشد.** با توجه به تبلیغات امپریالیسم

آمریکا در مخالفت با سیاست های جمهوری اسلامی و خروجش از برجام، این امر در میان برخی از مخالفین رژیم به غلبه سیاست "رژیم پنج" در دولت آمریکا تفسیر شده است. اما باید تاکید کرد که گرچه امپریالیستها سرنوشت منافع خود را با سرنوشت نوکرانشان پیوند نمی زنند و هر گاه جمهوری اسلامی قادر به کنترل و سرکوب توده ها نباشد بدون شک تغییرش خواهند داد اما با توجه به سرمایه گذاری قدرتهای امپریالیستی روی بنیاد گرایی اسلامی که درست در جهت پیشبرد سیاست های قدرتهای بزرگ می باشد و با توجه به این واقعیت که جمهوری اسلامی خود یکی از اولین جلوه های چنین سیاستی بوده و هست و نقشی که در چهار گوشه منطقه به نفع سیاست های امپریالیسم، ایفاء می نماید باید گفت که تبلیغات فوق الذکر از طرف برخی از نیرو های مخالف جمهوری اسلامی در شرایط کنونی منطبق با واقعیت نیست و قدرت های مذکور تا آنجا که بتوانند از این رژیم مرتجع حمایت خواهند کرد.

امیدوارم که این بحث تا حدی فاکتهای لازم جهت درک وابستگی نظام اقتصادی ایران و رژیم های سیاسی حافظ آن را در اختیار رفقا قرار داده باشد و در جهت درک ماهیت قدرت دولتی در ایران کمک کند. به خصوص فدائی خلق، همواره بر روی وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم تاکید دارند. امری که درکش برای موفقیت مبارزه ضد امپریالیستی مردم ما که در چهل سال گذشته عمدتاً به شکل مبارزه بر ضد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی صورت میگیرد از اهمیتی تعیین کننده برخوردار می باشد.

(پایان)

به کانال تلگرام چریک های فدایی خلق ایران، «بذرهای ماندگار» پیوندید!

چریک های فدایی خلق بر این باورند که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و ساختن ایرانی رها از ظلم و ستم، الزاما باید «جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته» نابود گردد، امری که تنها به قدرت مردم بیاخته امکان پذیر است. این صفحه منعکس کننده مواضع سیاسی چریک های فدایی خلق می باشد که به تحلیل های بنیانگذاران سازمان رفقا «احمدزاده، یویان و مفتاحی» باور داشته و همچون رزمندگان سیاهکل معتقدند که راه رسیدن به آزادی از نابودی نظام استثمارگرانه حاکم و مزدوران رنگارنگش می گذرد. جهت گسترش افشاگری و مبارزه علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی دوستان و رفقای تان را به کانال تلگرامی «بذرهای ماندگار» دعوت کنید.

<https://telegram.me/BazrhayeMandegar>

<http://www.siahkal.com>

<http://www.ashrafdehghani.com/index.php>

<https://www.instagram.com/bazrhayemandegar/>

کانال تلگرام چریک های فدایی خلق ایران، «بذرهای ماندگار»

سیاهکل، سایت چریک های فدایی خلق ایران

از سایت رفیق اشرف دهقانی دیدن کنید:

صفحه اینستاگرام «بذرهای ماندگار»

هر چه برافراشته تر باد پرچم خونین چریکهای فدایی خلق ایران!

جاری شدن سیل و رسوائی

هر چه بیشتر جمهوری اسلامی



با جاری شدن سیل در مناطق مختلف کشور که مصیبت های فراوان دلخراشی برای مردم رنجیده ایران به بار آورده است، چهره رسوای رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی رسواتر گشت. ابتدا در آغاز سال نو بارش بارانهای شدید و سر ریز کردن رودخانه ها در استانهای گلستان، مازندران و خراسان به جاری شدن سیل مهلکی انجامید. این سیل مرگبار صدمات وسیعی به مردم این مناطق وارد ساخت به طوری که روستا هایی کاملاً زیر آب رفتند و تعداد زیادی کشته و مجروح شدند. هنوز اخبار

سیل در استانهای شمالی بدرستی پخش نشده بود که اخبار دردآور دیگری مبنی بر جاری شدن سیل در شیراز و خرم آباد و اصفهان و ... و ابعاد وسیع صدمات وارده به جان و مال توده ها و کشته شدن و گم گشتن کودکان در جریان سیل، همه را در بهت و خشم فرو برد.

واضح است که به هنگام وقوع بلایای طبیعی ای چون سیل وظیفه دولت هاست که اقدامات لازم را برای کاستن از شدت خسارت به مردم انجام دهند. اما تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی در حالیکه هر یک از مقامات دولتی ادعاهائی مبنی بر کمک رسانی به مردم و اتخاذ تدابیری جهت کاهش خسارات می کنند و از جمله رئیس سازمان مدیریت بحران در گفتگو با صدا و سیما مدعی شد که "تدابیری اندیشیده شده تا خسارات حداقلی باشد"، در واقعیت امر چنین نبود و نیست. چنانچه، ویدئو هائی که از جاری شدن سیل در ترکمن صحرا و گرگان در شبکه های اجتماعی پخش شدند و حاوی روایت های شاهدان عینی می باشند گواهی هستند بر این واقعیت که تمام وعده های مسئولین دولتی دروغ بوده و نه اقدامی برای کاهش خسارت به مردم صورت گرفته و نه هیچ کمکی به موقع به سیل زدگان رسیده است. برای نمونه در یکی از این ویدئو ها پیرمرد ترکمنی اظهار می کند که برای درخواست کمک به فرمانداری رفته اما آنها وی را از آنجا بیرون کرده اند. در چنین وضعی است که مردم با شناخت درست خویش از ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی، هر آنچه که از دستشان بر می آید را برای کمک و کاستن از درد و رنج قربانیان سیل انجام می دهند.

با توجه به این واقعیت که وقوع سیل و زلزله و بلایای مشابه در جوامع مختلف یک امر طبیعی ست، اما انتظار طبیعی مردم از

کسانی که گرداننده دولت می باشند این است که قبل از وقوع چنین حوادثی با پیش بینی های لازم زیر ساخت های ضروری ایجاد نموده و حداکثر امکانات و زمینه را برای مقابله با این حوادث فراهم نمایند تا از شدت خرابیها و ابعاد صدمات جانی و مالی وارد بر زندگی قربانیان کاسته شود و مهمتر از آن اینکه به محض رخ دادن این حوادث به کمک مردم سانحه دیده بشتابند. اما در ایران، از مسئولین دولتی فاسد جمهوری اسلامی چنین انتظاری نمی رود و به همین خاطر جاری شدن سیل در کشور (که علاوه بر استانهای شمالی برخی از استانهای دیگر را نیز فرا گرفته) به مثابه حادثه طبیعی همچون هر حادثه در ابعاد اجتماعی افشاگر چهره ضد مردمی سردمداران جمهوری اسلامی گشته است. وقوع سیل باعث شد که

سودجویی های مقامات این رژیم و ریاکاری های سردمداران جمهوری اسلامی و صدمات ناشی از آن بر جان و مال مردم رنجیده ما بار دیگر در مقابل چشم همگان قرار گیرد. کما اینکه هم اکنون گفته می شود که مسئولین دزد و جنایتکار جمهوری اسلامی که همواره به هر طریقی در فکر پر کردن جیب های گشاد خود بوده اند نه تنها زیر ساخت های لازم را تدارک ندیده اند بلکه با تخریب جنگل ها و سد سازی های کارشناسی نشده، محیط زیست را آنچنان تخریب کرده اند که هر حادثه طبیعی صدمات مهلکی به مردم وارد می سازد.

رژیمی که در چهل سال گذشته تمام ثروت های جامعه را صرف پیشبرد سیاست های امپریالیستی، از سیاست های جنگی آنها در منطقه خاورمیانه گرفته تا سیاست های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، می کند و برای تحت سلطه نگاه داشتن توده ها و خفه کردن هرگونه صدای آزادیخواهانه مردم میلیاردها تومان صرف نیروهای مسلح سرکوبگر خود می نماید، محیط زیست را نیز تخریب نموده و شرایطی به وجود آورده است که به همانگونه که شاهدیم نتایج هر حادثه طبیعی به فاجعه ای دردناک بدل می شود. وقوع سیل یک بار دیگر نشان داد که تا زمانی که سردمداران جمهوری اسلامی در قدرت هستند، درد های مردم ما پایانی نخواهد داشت.

چریکهای فدائی خلق ضمن همدردی با قربانیان این فاجعه بار دیگر بر این واقعیت تاکید می کنند که راه برون رفت از بختکی که جمهوری اسلامی شکل داده تنها و تنها مبارزه برای نابودی این رژیم جنایتکار می باشد.

چریکهای فدایی خلق ایران
چهارم فروردین ۱۳۹۸



و رودها و غیره را در آذربایجان داشتند به "آذر شهر" تغییر دادند. به این دلیل بود که صمد و بهروز هیچوقت برای نام "آذرشهر" رسمیت قایل نبودند و همواره آن را با نام اصلی و قدیمی اش "توفارقان" می نامیدند.

در دوره ای که بهروز در ده ممقان به کار معلمی مشغول شد، تا خود ده جاده ماشین رو وجود نداشت. او به همراه صمد هر هفته صبح روز

شنبه با اتوبوس راهی آذرشهر می شد و مجدداً از آنجا با اتوبوس دیگری تا سر جاده ممقان می رفت. از اینجا به بعد آنها مجبور بودند چند کیلومتر را با پای پیاده طی کنند تا به خود ده برسند. این دو نو جوان ۱۸ ساله این مسیر را حتی در زمستان سرد و پر باد و برف آذربایجان، جایی که گرگ گرسنه ای نیز می توانست در کمین باشد پیاده می رفتند تا به خود ده ممقان برسند. آنها بعد از ظهر پنجشنبه همین مسیر را پیموده و به سر جاده می آمدند تا سوار اتوبوسی که اتفاقی از آنجا گذر می کرد شده و خود را به آذرشهر رسانده و بعد به تبریز بروند. این البته گوشه کوچکی از مشکلاتی بود که این نوجوانان شهری تازه معلم شده با آن مواجه بودند. بعداً هم که کاظم سعادت‌ی به آنها پیوست وضع کماکان چنین بود.

صمد بهرنگی شرایط کار و زندگی معلم ها در آذرشهر و حومه و کلاً در آذربایجان - که بالطبع با اندک تفاوت هائی در دیگر نقاط ایران نیز صادق بود- را در کتاب "کندو کاو در مسایل تربیتی ایران" به طور گویا و با بیانی زیبا و روشنگرانه تشریح کرده است. مثلاً وی واقعیت فوق را در آن کتاب این طور تصویر کرده است: "اگر برف سنگین آذربایجان ارتباط روستا را با خارج قطع کرد و نفت در ده پیدا نشد و خودت مریض و بی دوا و درمان افتادی و ماندی چه کار باید بکنی!". تازه به گونه ای که صمد هم نوشته است به این معلم های جوان پرت شده به یک ده دور افتاده، پس از استخدام به مدت شش ماه حقوق هم نمی دادند. او می نویسد: " شش ماه پس از استخدام هم که پول و مولی در کار نیست. اکنون هم که سر و کار معلمین با سازمان برنامه است تا یک سال... و آنها مجبورند توی ده غریبه با دست خالی به هر نحوی که شده سر کنند.". صمد همچنین از شرایط کلاس هائی که برای



نو نمي داني عربو بك عظمت
وفتي كه در شكجه بك شكست نمي نالد
چه كوهي ست!
نو نمي داني نگاه بي مژه محكوم بك اطميان
وفتي كه در جنم حاكم بك هراس خيره مي شود
چه درياني ست!
نو نمي داني مردن
وفتي كه انسان مرگ را شكست داده است
چه زندگي ست!

اشرف دهقانی

به یاد کرامی

بهروز دهقانی

که در پیوند

اندیشه و عمل

صمیمی بود! (۱۰)

بخندم." در کتاب مذکور همچنین از صفا و خوش قلبی کاظم نوشته ام: " امروز وقتی به گذشته بر می گردم می بینم که کاظم به راستی صمیمی ترین دوست من بود. صفا و خوش قلبی او باعث شده بود که من پیش او خیلی احساس راحتی بکنم، او نیز چنین بود. به راحتی در مورد مسایل مختلف با من حرف می زد. هیچوقت نشده به عکس کاظم نگاه بکنم و دلم شدیداً برای او تنگ نشود." بهروز و صمد و کاظم از همان نوجوانی یاران یکدل و یک جان و یار و یاور همدیگر شدند و صمیمیت و رفاقت خالصانه شان که ریشه در آگاهی آنها نسبت به مسایل و مشکلات اجتماعی داشت و از کوشش های عملی بی محابا یشان برای رفع آنها آب می خورد تا آخر عمر شفاف و پایدار باقی ماند.

محصلین دانشسرا بر اساس تعهدی که داده بودند می بایست به مدت پنج سال در یکی از دهات به کار معلمی بپردازند. البته برای کسانی که در اداره فرهنگ (که بعداً نامش اداره آموزش و پرورش شد) نفوذ و پارتی داشتند جاهای خوب یعنی دهات آباد در نظر گرفته می شد و بقیه به دهات دورافتاده پرت می شدند. بهروز به همراه صمد به ده ممقان که در آن زمان ده پرتی شمرده می شد فرستاده شدند. این ده از توابع آذرشهر بود که در آن زمان خود یک قصبه و یا شهرکی به شمار می رفت و یک ساعت با تبریز فاصله داشت. آذرشهر قبل از روی کار آورده شدن رژیم ضد ملی رضا خان توسط امپریالیسم انگلیس، با نام توفارقان شناخته می شده است. توفار به معنی دیوار و قان به معنی خون است و توفارقان یادآور دیوار خونی می باشد که خود این نام تاریخی از مبارزه طبقاتی در آن دیار را با خود حمل می کند. نام توفارقان را دست اندرکاران رژیم ضد ملی رضا خان که علاوه بر ممنوع کردن زبان ترکی، فاشیست وار سعی در زدودن حتی اسامی ترکی شهرها، کوه ها

یکی از نزدیکترین دوستان بهروز و صمد در دانشسرا، کاظم سعادت‌ی بود که یک سال از آنها کوچکتر بود و به همین خاطر یک سال دیرتر از آنها به دانشسرا آمده بود و یک سال هم دیر تر تحصیلش اش را در دانشسرا تمام کرد. کاظم نیز همچون بهروز و صمد از خانواده کارگری برخاسته بود و کاملاً با تلخی فقر و رنج و زحمت آشنا بود. او با خصوصیات خوب کم نظیرش دوستی لایق برای بهروز و صمد گشت. کاظم وجودش با چنان صفائی آمیخته بود که نظیرش را کمتر می شد سراغ گرفت. صفا در وجود کاظم را شاید بتوان این گونه توصیف کرد: انسانی پاک و بی آلایش که گوئی با معیارها و خصلت های رایج جامعه طبقاتی بیگانه است. مهربان، صمیمی، زود جوش و قابل اتکاء که رفتار و اعمالش اعتماد را در انسان بر می انگیزت. کاظم هم وقتی معلم شد مستقیماً به همان دهی رفت که بهروز و صمد برای کار معلمی به آنجا رفته بودند یعنی ده ممقان. دوستی خالصانه او با بهروز و صمد که در دانشسرا شکل گرفته بود در این ده و طی دوره معلمی محکمتر شد. برای شناخت صفا و صمیمت کاظم بی مناسبت نیست بخشی از آنچه در مورد وی در کتاب "راز مرگ صمد" در ارتباط با خاطره ای از دوستی صمد و کاظم و بهروز از دوران کودکیم نقل کرده ام را در اینجا تکرار کنم: "... برای من صمد از هر لحاظ درست مثل بهروز بود. مهربان و در عین حال خیلی جدی. اما کاظم خصوصیت برجسته دیگری داشت. او همیشه سعی می کرد با شوخی های صمیمانه اش حالت خودمانی به وجود آورد. به یاد دارم که چطور ادای من - که با دیدن آنها به طرف در می دویدم- را در می آورد و با لفظی که من بهروز را صدا می کردم می گفت " بهروز داداش" ائو ده دی؟ (داداش بهروز خانه است؟). این شوخی ها باعث می شد که من هر چه بیشتر با آنها احساس خودمانی بودن بکنم و همراه صمد و کاظم

تخته سیاه اش نام تخته سفید بیشتر برانده بود و بخاری نفتی اش به عنوان تنها وسیله گرم کننده کلاس در زمستان نفت نداشت و از این قبیل مشکلات در کتاب "کند و کاو در مسایل تربیتی ایران" نوشته و اضافه کرده است که: "در دانشسرا هیچ حرفی در میان نبود از این که ما را به روستائی خواهند فرستاد که در یک اتاق برای سه کلاس و چهار کلاس و پنجاه شصت شاگرد درس بگوئیم". اما، چنین مشکلاتی حتی قابل تحمل تر از اوضاعی بود که بر اداره فرهنگ (به زبان کنونی آموزش و پرورش) و بر مدارس و چگونگی برخورد به دانش آموزان از طرف رئیس و بازرس و یا حتی برخی از معلمان حاکم بود. بهروز و معلمینی نظیر او با رؤسائی مواجه بودند که تعلیم و تربیت فرزندان روستائیان زحمتکش و خدمت به تعالی فرهنگ در جامعه دغدغه فکریشان را

تشکیل نمی داد. برعکس، آنها در جهت حاکم کردن فرهنگ و معیارهای ارتجاعی شاهنشاهی، مانع از رشد و پیشرفت فرهنگ در خدمت به محرومان جامعه شده و حتی معلمان متعهد و دلسوز را تحت فشار قرار می دادند. صمد در کتاب مذکور چنین رؤسائی را به دو دسته تقسیم کرده است. او برخی از آنها را به "بیمارانی که دوره نفاقت و استراحت را می گذرانند" تشبیه کرده که دوست داشتند نه معلم کاری به کار او داشته باشد و نه خود او کاری به کار معلمان و شعارشان "گچینیز" بود (خودتان با خودتان بسازید)؛ و دسته دوم را رؤسائی نامیده که "نهادهای مردم آزاری" داشته و جاه طلب بوده و می خواستند به هر نحوی که شده معلم ها ازشان حساب ببرند. در این میان بازرسان اغلب بی سوادگی هم بودند که خصوصیات رؤسایشان را داشتند. دسته آخر که به سهم خود بر فشار محیط بر معلمانی چون بهروز می افزودند معلمانی بودند که لقب "چوخ بختیار" و "بادنجان دور قاب چین" برایشان شایسته بود و به خاطر خود شیرینی برای رئیس فرهنگ، سنگ لای چرخ تلاش های معلمان خوب و متعهد می گذاشتند. چنین وضعیتی که به هیچوجه برای بهروز و رفقاییش پذیرفتنی نبود، فشار مضاعفی بر روی آنها بود. اما بهروز و معلمینی که به قول صمد بهرنگی "حکم کمیا" در تمام آن منطقه داشتند علیرغم همه شرایط سختی که با آن مواجه بودند با شور و شوق تمام برای با سواد کردن شاگردانشان به هر تلاشی دست می زدند و با خلاقیت و به کار بردن ابتکاراتی شرایط سالم و آموزنده ای در محیط خود به وجود می آوردند.

بهروز و صمد و کاظم وقتی درعنفوان جوانی خود بودند در مقابل رئیس فرهنگ

های مردم آزار که به تبعیت از شاهنشاه دیکتاتورشان، دیکتاتورهای محیط کوچک خود شده و برای معلم های دلسوز و



صمیمی پاپوش دوخته و پرونده سازی می کردند، رئیس فرهنگ هائی که معلم ها را نوکر و زیر دست خود به حساب آورده و می خواستند وقتی معلم وارد اتاق آنها می شود دست به سینه در جلوی او بایستد و به همین خاطر از قصد به جز یک صندلی آنهم کنار صندلی خود هیچ صندلی ای دراتاق نمی گذاشتند، دست به شیطنت های خاصی می زدند تا ابهتی که آنها سعی می کردند در ذهن دیگران نسبت به خود به وجود آورند را در هم بشکنند. خاطره جالب توجهی دراین مورد روشنگر این امر است: "... آن روز بهروز یا صمد یکی به اتاق رئیس احضار می شود و دیگری هم بدون احضار همراه آن یکی می رود. این را صمد خودش برایم گفته و آن چه که به یادم مانده، به مضمون نقل می کنم.

او می گفت وقتی وارد اتاق شدیم رئیس محلمان نگذاشت. ایستادیم. او در روی میز چیزهائی امضاء می کرد. فهمیدیم که عمداً می خواهد ما را کوچک کند. بهروز بلند شد و گفت آقای رئیس ببخشید من می نشینم تا کار شما تمام شود و رفت و نشست درست در صندلی بغل رئیس. آن وقت من ماندم که چکار کنم، رفتم نشستم روی میز رئیس، تعدادی کاغذ پاره هم ماند زیر من. رئیس نگاهی به من کرد و نگاهی به بهروز. رنگش سرخ شد و اندامش به لرزه افتاد، و برزخ برزخ شد. داد زد: "شما معلم هستی یا لات درب گچیل، این چه وضعی است؟" و از این حرفها. بهروز خونسرد گفت: "آقای رئیس خودتان ما را خواسته اید ما که سرخودی نیامده ایم." رئیس دست روی شاسی زنگ گذاشت مستخدم فوری آمد تو، آنگاه گفت بروید بیرون، آقا یک کمی ادب داشته باشید. من نزدیک بود قهقهه سر دهم. مستخدم مانده بود که چه کار بکند. آن

وقت بهروز گفت: "آقای رئیس عرضتان را نفرمودید که چرا ما را خواسته بودید." بهروز عمداً عوض "فرمایش"، "عرض" گفته بود. رئیس داد کشید: "برو بیرون، برو بیرون، تو هنوز حرف زدنت را یاد نگرفته ای." بهروز بلند شد و گفت: "صمد برویم، مثل این که بد وقتی آمده ایم که حال رئیس زیاد خوش نیست." کارد می زدید خون رئیس درنمی آمد. از اتاق زدیم بیرون، رئیس پشت سرمان نعره پشت نعره می کشید و ما در راهرو قهقهه سر داده بودیم.

...صمد و بهروز هر چند به تبریز احضار شدند و روستای محل خدمتشان عوض شد ولی به قول صمد رئیس فرهنگ هم مجبور شد که دور اتاقش صندلی بگذارد.... چنین حوادثی که صمد و بهروز و کاظم و بعضی دیگر از رفقاییشان می آفریدند عکس العمل خوبی در میان معلمان داشت و فضای خشک فرمانبری را می شکست. " (نقل از کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" - صفحات ۱۰۸-۱۰۷)

علیرغم همه موانع سر راه، بهروز که به راستی خواهان خدمت به فرهنگ جامعه و سواد آموزی و تربیت فرزندان روستائیان زحمتکش بود، در جهت خلاق کردن محیط مدرسه می کوشید. وی از جمله به ایجاد کتابخانه در مدرسه همت کرده و با خرید کتاب از بودجه خود و گذاشتن آنها در اختیار دانش آموزان، در جهت تربیت درست شاگردانش و ارتقای آگاهی آنان به هر تلاشی دست می زد. چنین بود که صمد در کتاب "کند و کاو در مسایل تربیتی" پس از توضیح برخوردهای چوخ بختیاری برخی معلمین، در مورد بهروز و یکی دو معلم دیگر نوشته است: "تنها دو سه نفری باقی می ماند معتقد به این که کار خوب باید به خاطر نفس کار خوب انجام گیرد. ستایش بی پایان من باد بر این دو سه تن خوب و خستگی ناپذیر. تقدیر نامه ها و توبیخ نامه ها در نظر اینان یکی است. به خاطر پاداش کار نمی کنند....."

مسلمانان بهروز و نه دیگر رفقاییش در شرایط دیکتاتوری حاکم بر جامعه نمی توانستند با رژیم شاه و فرهنگ ارتجاعی شاهنشاهی حاکم در محیط خود به طور مستقیم و علنی در بیافتند. با این حال آنها هرگز از مبارزه و درگیر شدن با رئیس و رؤسا و کسانی که اعمال و رفتارشان مطابق فرهنگ ارتجاعی حاکم بود و ارزشی به روستائیان و فرزندان آنها قایل نبودند دست بر نمی داشتند. چنان برخوردهائی البته عقوبت هائی برای بهروز و معلمان متعهدی چون او در بر داشت که حتی به منتظر خدمت شدن این جوانان خدمت گزار مردم نیز می انجامید.

(ادامه دارد)

برسانند) برخوردار خواهیم شد؛ اما دریافته‌ام که اکثریت فلسطینی‌های مناطق اشغالی و نوار غزه از داشتن چنین حقوق و مزایایی محروم هستند. واقعیت تلخ این است که هر سال طنابی که بر دور گردن فلسطینی‌ها انداخته شده، تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود.

همزمان با چنین فاجعه‌ای، شکاف میان ثروتمندان و فقرا در اسرائیل عمیق‌تر شده است. این شکاف روز افزون و عدم اطمینان اقتصادی که هر روز بیش از روز پیش، امید کارگران اسرائیلی برای رسیدن به آینده‌ای بهتر را از آن‌ها سلب می‌کند، از جانب بورژوازی اسرائیل با علم کردن مترسک تهدید نظامی توجیه می‌شود. درست از این روست که به جای آن که در بودجه کشور، سهمی بیشتر به بهداشت، آموزش و پرورش و حق بازنشستگی اختصاص داده شود، هر سال ۲۰ میلیارد دلار هزینه بودجه نظامی می‌شود.

طبقه حاکم اسرائیل در عطش دستیابی به سود هر چه بیشتر، به رژیم‌های سرکوبگر و خفقان‌پراکنی چون رژیم‌های حاکم در جمهوری آذربایجان، سودان جنوبی و رواندا اسلحه می‌فروشد. چندی است که فروش اسلحه‌های اسرائیلی به دولت هندوستان که از اسلحه‌های اسرائیلی برای سرکوب جنبش‌های چریکی دهقانی استفاده می‌کند، افزایش بسیار یافته است. در سال‌های اخیر بالغ بر ۴۹ درصد از اسلحه‌هایی که سوداگران سلاح اسرائیلی فروخته‌اند، به دست جنگ‌افروزان هندوستان افتاده است.

نیروی نظامی با نقش خفقان‌گری که ارتش اسرائیل بر عهده دارد، سدی جدی در راه آن است که طبقه حاکم اسرائیل بیش از همه چیز از آن وحشت دارد: همکاری و همبستگی میان کارگران یهودی و عرب در مبارزه آنان علیه جنگ، خفقان خلق فلسطین و قدرت سرمایه. تنها از طریق همکاری و همبستگی پرولتری با کارگران عرب و دیگر گروه‌های تحت ستم می‌توانیم به آینده‌ای بهتر فارغ از جنگ، اختناق و بهره‌کشی دست بیابیم.

(*) زیرنویس:

نویسنده رومن لوین، سربازی اسرائیلی که به جرم سرپیچی از ادامه نظام وظیفه و حمل اسلحه در ۲۶ فوریه ۲۰۱۹ (۷ اسفند ۱۳۹۷) به یک ماه زندان محکوم شد.

مترجم: نادر ثانی

توضیح مترجم: برگردان به فارسی این نوشته از متن سوئدی منتشر شده در نشریه انترناسیونال "Internationalen" انجام گرفت. متن انگلیسی آن در سایت

<https://mondoweiss.net/2019/03/israel-li-military-refusenik/> موجود است.

من از این که سهمی در فشار موجود بر خلق فلسطین داشته باشم سرپیچی می‌کنم. این روزها در مناطق اشغال شده، نواحی مسکونی تازه، تحت سلطه دولت اشغالگر اسرائیل بنا می‌شود و همزمان زمین‌های فلسطینی‌ها از آن‌ها گرفته شده و خانه‌های آنان ویران می‌گردند. تنها از سال ۲۰۰۶، اسرائیل بیش از ۲۰۰۰ خانه فلسطینی‌ها را ویران کرده است. حرکت

فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی در سطح بسیار بالایی محدود شده است. این امر هم در مورد حرکت در داخل مناطق مسکونی آن‌ها و هم هنگام ترک این مناطق صادق است. این حق در کلیت آن از فلسطینیانی که در نوار غزه زندگی می‌کنند، سلب شده است و متأسفانه باید گفت که ارزش استفاده از گذرنامه فلسطینی در رتبه ۱۸۹ در میان کشورهای جهان ارزیابی شده است.

در مدت انجام خدمت وظیفه، من راننده کامیون بودم و درست به این دلیل و به خاطر ایفای این وظیفه، به این گوشه و آن گوشه مناطق خیلی زیادی رفته و مسایل بسیاری را از نزدیک دیده‌ام. زمانی که برای انجام خدمت وظیفه خوانده شدم بر این گمان بودم که ارتش در خدمت منافع مردم اسرائیل است. اما اکنون و پس از انجام وظیفه در مناطق اشغالی متوجه شده‌ام که حضور ارتش اسرائیل در آنجا و از جمله تیراندازی به طرف تظاهرکنندگان در مرز حائل با نوار غزه، نه در خدمت منافع من و نه در راستای منافع توده‌های کارگر اسرائیلی می‌باشد. اندیشیدن به وضعیت و نظام اجتماعی خلقی تنها، منجر به تقویت این پندار در من شده است. من به این جمع‌بندی رسیده‌ام که نمی‌توانم همزمان با حمایت از حق فلسطینی‌ها برای استقلال شان، در ارتش سلب می‌کند انجام وظیفه بکنم.

درست است که از نظر صرف اقتصادی به نفع من و خانواده‌ام است که خدمت سربازی خود را به پایان برسانم؛ چرا که در اینصورت از حق و حقوق بسیار (از جمله از حق گرفتن دائمی و داشتن گواهینامه پایه یک که می‌تواند من را به کار خوبی

نمی‌خواهم جزئی از یک ارتش امپریالیستی

باشم(*)



رومن لوین، سرباز متمرّد ارتش اسرائیل

نام من رومن لوین (Roman Levin) است. من ۱۹ ساله هستم و در شهر بات یام "Bat Yam" زندگی می‌کنم. من در خلال یک سال گذشته در ارتش اسرائیل انجام وظیفه کرده‌ام. اما از هم اکنون از ادامه این کار خودداری می‌کنم. سرپیچی من، عملی اعتراضی به ادامه اشغال ساحل غربی اردن - اشغالی که ۵۰ سال است ادامه داشته - و در اعتراض به محاصره همه‌جانبه (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) نوار غزه می‌باشد.

چندی پیش زمانی که برای دیدار خویشاوندانم به اوکراین مسافرت کرده بودم، از دید بسیار بدی که نسبت به یهودیان در آن جا وجود دارد، شگفت‌زده و مبهوت شدم. در اسرائیل هم با دیدی فخر فروشانه نسبت به ریشه‌های خودم و فرهنگ متفاوت خودم مواجه هستم. شاید درست با توجه به این واقعیات است که احساس همبستگی با خلق تحت ستم فلسطین در من رشد کرده است.

این روزها جنگی داخلی در اوکراین در جریان است و زمانی که چند ماه پیش برای دیدار از بستگانم در آن جا بودم، با سربازانی صحبت کردم که نمی‌دانستند زمانی که در خط مقدم جبهه جنگ جنگیده، زخمی و شاید کشته می‌شوند، سلامت و جان خود را برای چه از دست می‌دهند. من به خوبی شرایط روحی آن‌ها را درک می‌کنم، چرا که من کاملاً با سیاست نظامی‌گرایانه اسرائیل که بالاترین هدف آن استحکام و ادامه قدرت رژیمی اشغالگر است مخالف هستم. این موضع‌گیری که نوبه خود من را به آن وا داشته است تا به شکلی جدی درباره ادامه انجام خدمت نظام وظیفه در ارتش اسرائیل فکر بکنم.

در اوایل ماه فوریه ۲۰۱۹ عمال فاشیسم، نیروهای دست پرورده بورژوازی که رسانه های طبقه حاکم در انگلستان نیز به آنها فضای تبلیغاتی داده اند، چندین بار به آرامگاه کارل مارکس و همسرش، "جنی" در گورستان "هایگیت" در شهر لندن حمله

کردند. فاشیست ها در این حمله ها، به مجسمه مارکس رنگ پاشیده و روی آن شعارهای

ضدکمونیستی نوشتند. آنها همچنین با چکش، سنگ قبر مارکس را تخریب و تلاش کردند که اسم او و یکی از جملات معروفش که بر سنگ آرامگاه اش نیز حک شده "فلاسفه تاکنون فقط به زعم خود جهان را تفسیر کرده اند، حال آنکه مسئله بر سر تغییر آن است" را پاک کنند.

فاشیست ها در این حملات، صدمات غیرقابل جبرانی به آرامگاه مارکس زده اند، چون ظاهرا رنگها و شعارها قابل تمیز کردن هستند، اما بخش هایی از سنگ قبر اصلی (قسمتی که توسط خود مارکس برای آرامگاه همسرش خریداری شده بود) در حمله ۲ فوریه چنان تخریب شده که به گفته "ایان دانگول" مدیر انجمن دوستداران آرامگاه مارکس، حتی بعد از تعمیرات حرفه ای توسط متخصصین تعمیر اماکن باستانی، آن را نمیتوان به شکل اولیه اش درآورد.

تا زمان نوشته شدن این مطلب، هیچ فردی در رابطه با این خرابکاری دستگیر نشده است. جالب است که با اینکه انگلستان بیشترین دوربین های امنیتی را داراست، اما هیچ دوربینی اراذل و اوباش مسبب این حمله را ندیده و چهره شان را ثبت نکرده است. از سوی دیگر در حالی که آرامگاه مارکس از سال ۱۹۹۹ به عنوان یک مکان تاریخی درجه یک ثبت شده است، اما هیچ دوربینی در خود آرامگاه مارکس نصب نشده است.

واقعیت این است که حمله به آرامگاه مارکس را نباید صرفا حرکتی ناآگاهانه و احمقانه از جانب تعدادی اراذل و اوباش تلقی نمود. واقعیت این است که این جرم تبهکارانه با انگیزه های سیاسی توسط دست راستی ترین جناح های بورژوازی انجام شده، بورژوازی ای که چنان ترس و نفرتی نسبت به مارکس و اندیشه های انقلابیپش دارد، و آنقدر بر ناتوانی خود در ضربه زدن به اندیشه مارکس آگاه است که وحشت زده از پتانسیل گسترش آرمانهای مارکسیستی در میان طبقه کارگر، به آرامگاه مارکس تعرض کرده است. تخریب قبر مارکس بار دیگر ثابت می کند که

دشمنان طبقه کارگر، از اندیشه و ایده های مارکس (که فردریک انگلس او را به درستی، بزرگترین متفکر جهان نامید) وحشتی مرگبار دارند.

چنین حمله هایی در دهه ۱۹۷۰ نیز اتفاق افتادند. به عنوان مثال یک بار چهره

حمله به آرامگاه مارکس در وحشت از زنده بودن افکارش



مجسمه مارکس با بمب دست ساز آسیب دید. در چند دهه اخیر نیز اقدامات خرابکارانه کوچکتری علیه آرامگاه مارکس از قبیل پاشیدن رنگ و شعارنویسی صورت گرفته اند.

اما، این اقدامات خرابکارانه برغم هدف فاشیستها و درست برعکس آن همواره منجر به جلب توجه بیشتر مردم به مارکس و اندیشه ها و ایده های انقلابی او شده است. تعجبی نخواهد داشت اگر برخی افراد پس از حمله های اخیر، شروع به مطالعه مارکسیسم کنند تا این سوال را برای خود پاسخ دهند که مگر مارکس در نزدیک به یک قرن و نیم پیش چه گفته و کرده است که اینچنین تنفر فاشیست ها را بر انگیزته که به آرامگاه او چنین حملاتی می کنند؟

مارکس به مثابه بزرگترین شخصیت نظری و فیلسوف انقلابی طبقه کارگر، سراسر عمر خود را صرف تدوین تئوری انقلاب رهایی بخش طبقه کارگر جهانی برای نجات انسان از هر گونه ظلم و ستم طبقاتی کرد، و انقلاب اکبر به رهبری لنین، عالی ترین بازتاب تلاش های مارکس (و انگلس) بود. از این روست که مارکس دارای جایگاه ویژه ای در قلب میلیونها کارگر و توده های مردم آگاه در سراسر جهان و به همین نسبت مورد تنفر تمام استثمارگران و مرتجعین است. آرامگاه مارکس از نظر تاریخی دارای اهمیت فوق العاده ای است و هر ساله هزاران نفر از آن بازدید می کنند. از این جهت است که تخریب آرامگاه مارکس، بخشی از یورش روزافزون بورژوازی علیه طبقه کارگر جهانی و جهان بینی این طبقه محسوب می شود.

مارکس حدود صد و پنجاه سال پیش، پس از اینکه از جانب دولت آلمان و فرانسه و

بلژیک تحت تعقیب قرار گرفت، به انگلستان رفته و در شهر لندن ساکن شد و کتاب "سرمایه" را در لندن نوشت. در آن زمان طبقه حاکم در انگلستان، به لندن به عنوان پناهگاه پناهندگان سیاسی افتخار می کرد. اما در شرایط کنونی، مقامات و مسئولین دولتی و

اتحادیه های کارگری زرد، هیچ واکنش جدی در رابطه با تعرضات فاشیستی به آرامگاه مارکس نشان ندادند. "جرمی کوربین" رهبر حزب کارگر که چپ تقلبی "سوسیالیسم قرن حاضر" خوانده، و "جان مک دانل" و یا شهردار لندن کلمه ای در محکوم کردن فاشیست ها بیان نکردند. البته انتظاری بیشتر از این هم از آنها نمیشود داشت. برخی از این افراد سابقا با

ادعاهایی پوچ، تلاش کرده اند که خود را جزو دوستداران مارکس جا بزنند و با این عوامفریبی برای رسیدن به مقامات حکومتی بویژه از میان جوانان رای جمع کنند. به عنوان مثال، کوربین در مراسمی در سال ۲۰۱۸ در رابطه با دویستمین سالگرد تولد مارکس، او را "اقتصاددان بزرگی که از او چیزهای بزرگی می آموزیم" خواند. "جان مک دانل" نیز که توسط رسانه های عوامفریب و گزافه گو لقب "صدراعظم مارکسیست" گرفته، ادعا کرده که "مبارزه یک تنه ای را برای بازسازی آموزه های مارکس" در پیش گرفته، و در رابطه با کتاب "سرمایه" گفته است که این کتاب "یکی از جالب ترین عناصر تفکر سیاسی ای است که یک قرن و نیم است که در اختیار ما قرار دارد".

واقعیت این است که در شرایط اقتصادی-سیاسی کنونی که امپریالیسم به طور افسارگسیخته به استثمار طبقه کارگر جهانی و کشتار آنها در جنگ های امپریالیستی مشغول است اکثریت اعضای دولت ها و احزاب حاکم متشکل از راست ترین عناصر بورژوازی و بزرگترین دشمنان طبقه کارگر می باشند. اگر در گذشته، جناح هایی در طبقه حاکم وجود داشتند که برای فریب ستمدیدگان شعار آبکی حمایت از کارگر و سوسیالیسم میدادند، در حال حاضر هر چه بیشتر در حاشیه قرار گرفته و دولتهای خود "دمکراتیک" خوانده، و اتحادیه های زرد کارگری، حتی زبانا هم کلمه ای در دفاع از سوسیالیسم نمی گویند. از این روست که تعجبی ندارد که دولت انگلستان براساس ماهیت طبقاتی خود، کاری برای بسیج افکار عمومی در مخالفت با هیچ کدام از عملکردهای تبهکارانه فاشیستی ها (و به طور خاص تخریب آرامگاه مارکس که عملی تبهکارانه علیه مهم ترین شخصیت تاریخی در

جنبش کارگری و تهدید ضمنی کارگران معترض و جوانان چپ است) انجام نداده است. اساسا برخورد های حمایت گرانه مقامات دولت انگلستان و اروپا در مقابل عملکرد فاشیست ها در سال های اخیر، نشانه همسان بودن ماهیت و اهداف ضدکارگری و ضدکمونیستی آنهاست. اینها همگی، دقیقا همسو با منافع طبقاتی خودشان، در مقابل گستاخی های فاشیستی سکوت اختیار کرده، و با دست راستی ترین جناح های ضدکارگری طبقه سرمایه دار همکاری می کنند.

در رابطه با تخریب آرامگاه مارکس تنها واکنش عمال طبقه حاکم، انتشار تفسیرهای سیاسی ضدکمونیستی در روزنامه های دست راستی بود. در آن تفسیرها، تئوریسین های بورژوازی در حالی که ژست مخالفت با اعمال فاشیستی را گرفتند، اما فرصتی برای تبلیغ گفتمان های تحریف کننده و ضدمارکسیستی خود یافته و نوشته اند که علیرغم مخالفتشان با ارادل و اوباشی که به آرامگاه مارکس حمله کرده اند با شعارهایی که ارادل و اوباش روی سنگ قبر مارکس نوشته اند، مخالفتی ندارند. عمال بورژوازی در تفسیرهای مزورانه خود توضیح داده اند که از آنجا که انقلاب اکبر را یک رویداد وحشتناک می دانند، معتقدند که کلماتی مانند "معمار ترور"، "عامل ظلم" و "کشتار جمعی" (شعارهایی که فاشیست ها روی سنگ قبر مارکس نوشتند) را از نظر تاریخی درست می دانند، با این حال تخریب آرامگاه مارکس را کار درستی نمی دانند زیرا که مارکس را "مستقیما" مسئول رویدادهای وحشتناکی مانند انقلاب اکبر نمی دانند. اینگونه گفتمان ها و اتهامات سرمایه داران علیه

مارکسیسم و انقلاب اکبر نیازمند هیچ پاسخی نیست. زیرا که این قبیل ادعاهای بورژوازی آنقدر پوچ و بی ارزش هستند که نباید با پاسخ دادن به آنها، کوچکترین اعتباری برای گفتمان های دشمن قائل شد. اما موضع گیری ارتجاعی این جماعات یکبار دیگر اهمیت آموزش های مارکسیسم را ثابت می کند که ادعای "دمکراسی" واقعی توسط بورژوازی را یک فریبکاری خوانده و آنرا ماسکی برای توجیه دیکتاتوری این طبقه علیه کارگران و زحمتکشان می داند.

واقعیت این است که پوسیدگی کامل سیستم سرمایه داری و غرق شدن کامل احزاب سنتی به اصطلاح "کارگر" و اتحادیه های زرد در فساد بوروکراسی بورژوایی، تنها بر این واقعیت تاکید می ورزد که طبقه کارگر برای آزادی و رهایی خود، فقط باید بر نیروی خود و زحمتکشان متحد خود اتکاء داشته باشد؛ زیرا که دمکراسی بورژوایی ابرازی در دست طبقه سرمایه دار برای پوشاندن ماهیت استثمارگرانه نظامش است و مهمتر آن که همین "دمکراسی" ادعایی در عصر امپریالیسم کارایی خود را تا حد زیادی به ضرر طبقه کارگر از دست داده است و بیش از پیش به ابزاری در دست بورژوازی امپریالیستی تبدیل شده که نقشش و تلاشش خلع سلاح کردن طبقه کارگر در نبرد نهایی اش با سرمایه داری است. هرچند که فاشیسم در حال حاضر برخلاف دهه ۱۹۳۰، به شکلی گسترده و قوی حاکم نیست، اما از آنجا که راست ترین جناح های دولت های سرمایه داری به فاشیسم تمایل دارند، نمیتوان خطر گسترش آن را نادیده گرفت. تجربه هم نشان داده که تنها راه جلوگیری از گسترش مجدد فاشیسم، انقلاب

اجتماعی و سرنگونی کامل سیستم سرمایه داری است. در دوران کنونی، شرایط عینی برای رسیدن طبقه کارگر به این هدف، بیش از پیش مهیا شده است.

در چند دهه گذشته، به ویژه از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ مبارزات و مقاومت طبقه کارگر در مقابل استثمار سرمایه داری، شدیداً توسط طبقه سرمایه دار با اتکاء به سرکوب و جنگ، سرکوب شده است. اما تناقضات اساسی نظام سرمایه داری، تناقض میان مناسبات و شبکه جهانی تولید اجتماعی با مالکیت خصوصی بر ابزار تولید؛ و تناقض میان نیازهای اساسی جامعه و منافع استثمارگرانه و خودخواهانه فردی سرمایه داران، به سرعت در حال نزدیک شدن به نقطه ای است که اعتراضات و مبارزات طبقه کارگر علیه استثمارگرانش اوج هر چه بیشتری بگیرد. همانگونه که مارکس پیش بینی کرده بود "شیخ" انقلاب با گذشت زمان هر چه بیشتر بر سر نظام سرمایه داری پدیدار می شود.

بسیاری از پیش بینی های مارکس در مبارزات میلیونها کارگر آگاه و انقلابات کارگری در قرن بیستم محقق شده است. چنین پشتوانه ای در شرایط پوسیدگی بیش از پیش سیستم سرمایه داری، علاقه به بازخوانی اندیشه های مارکس را هر چه بیشتر تجدید کرده است. تا آنجا که آن دوژن در مقاله اش "کارل مارکس به آمریکا باز می گردد" می نویسد: "او امروز پیروانی دارد بیست ساله و... بله، آمریکایی!"

تهیه و تنظیم: مریم

گزارشی از یک آکسیون در مقابل سفارت رژیم از صفحه ۲۰

وی از اختلاس های میلیونی و میلیاردی عوامل رژیم و فرارشان به خارج از کشور گفت و با فریاد به سمت سفارت به طوری که چند نفر از ماموران سفارتی که در حیاط، جلوی ساختمان ایستاده بودند هم بشنوند گفت مطمئن باشید هر کجا که بروید راحتان نخواهیم گذاشت، پیداتون می کنیم و حقتون را کف دستتون می گذاریم. ۴۰ سال جنایت، ۴۰ سال فساد، دزدی، کشتار، غارت ثروت های طبیعی و به یغما بردن هستی این مردم زحمتکش دیگر بس است.

یکی از پلیس ها با اشاره به تجمع کنندگان به او گفت چرا تو هم مثل بقیه در جمع تظاهرکنندگان نمادی و شعار ندادی! حتما باید روی دیوار چیزی می نوشتی؟ نه تنها بایستی پول تمیز کردن دیوار را بپردازی بلکه منتظر شکایت از طرف آن ها هم باشی! وی در جواب پلیس گفت که با آگاهی تمام این کار را کرده است، مسئولیت کار خود را به عهده می گیرد و عواقبش را هم می پذیرد و محال است که یک سنت به آن ها بپردازد، همین زندهایی که در این سفارتخانه هستند و پول های مردم را دزدیدند، خودشان پول تمیز کردن دیوار را بپردازند.

جالب این که در حالی که پلیس ها این فعال چریکهای فدایی خلق را بازخواست می کردند، چند نفری از تجمع کنندگان از فاصله دور و نزدیک مشغول گرفتن فیلم از آن ها بودند. یکی از تجمع کنندگان که اتریشی بود، قبل از ترک محل با بالا بردن شصت دستش به علامت تحسین و خنده رضایت بر لب، در واقع تأیید و همراهی خود را با حرکت اعتراضی وی نشان داد. پلیس همچنین به بازخواست از افرادی که مشغول فیلم گرفتن بودند پرداخت. اما بعد از اطمینان از این که این اقدام، فردی و بدون ارتباط با سایر تظاهر کنندگان بوده، بازخواست خود را خاتمه دادند.

این حرکت که بخشی از فیلم آن در لینک زیر قابل دسترسی ست با هدف جلب توجه افکار عمومی و حمایت از مبارزات مردم ستمدیده ایران صورت گرفت.

لینک ویدئو کلیپ: <https://www.youtube.com/watch?v=mcufTQsEvP8> , <https://youtu.be/mcufTQsEvP8>

جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد! مرگ بر امپریالیسم و سگان زنجیرش! زنده باد سوسیالیسم!

اول آپریل ۲۰۱۹

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در وین - اتریش

زنده باد همیستگی کارگران در سراسر جهان

بیروز باد انقلاب!
زنده باد سوسیالیسم!



چریک های فدایی خلق ایران
www.siahkal.com

گزارشی از یک آکسیون در مقابل سفارت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی وین - اتریش



شعار نویسی بر روی دیوار سفارت جمهوری اسلامی در وین

روز چهارشنبه ۲۷ مارس ۲۰۱۹ در ساعت ۱۰ صبح در جریان تظاهراتی که به فراخوان عفو بین الملل در اعتراض به حکم بازداشت و محکومیت نسرين ستوده به ۲۸ سال زندان ، در نزدیکی محل سفارت جمهوری اسلامی در وین برگزار شده بود، یکی از فعالین چریکهای فدایی خلق ایران با آگاهی از برگزاری این تجمع و حضور در محل، با در دست داشتن اسپری رنگ به ساختمان سفارت نزدیک شد و به قصد شعارنویسی بر روی دیوار سفارت شروع به نوشتن "مرگ بر جمهوری اسلامی" کرد. در همان زمان ، پلیس هایی که در محل تجمع کرده بودند در انجام وظایف خود برای حفاظت از لانه جاسوسی و سرکوب رژیم جمهوری اسلامی به سمت وی یورش برده و با خشونت تمام دست های او را از دو طرف گرفتند و به زور و با سرعت وی را از محل سفارت دور کرده ، اجازه ندادند که وی شعار را تا به آخر بنویسد. این فعال چریکهای فدایی خلق با فریاد "مرگ بر جمهوری اسلامی" به دو زبان آلمانی و فارسی توجه حاضران در تجمع و رهگذران را به خود جلب کرده بود. در همان حال نیروهای کمکی پلیس هم که احتمالا در همان اطراف محل برگزاری تجمع بودند ، به محل رسیدند. آن ها دلیل انجام این کار را از وی می پرسیدند. وی در جواب آن ها از ظلم و ستمی که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طی ۴۰ سال بر مردم ایران روا داشته است، از فقر و تنگدستی که بیش از ۸۰ درصد مردم را در برگرفته، از زنانی که برای یافتن یک لقمه نان برای کودکانشان ، به خودفروشی می پردازند ، بچه هایی که به جای رفتن به مدرسه در خیابان ها به فروختن آدامس، گل و... مشغول می شوند تا کمکی برای خانواده خود باشند ، مردان و زنانی که از زور بدبختی و گرسنگی ارگان های بدنشان را در معرض فروش می گذارند تا شکم خانواده خود را سیر کنند و از کارگرانی که برای گرفتن حقوق های پرداخت نشده شان اعتراض و تجمع می کنند و دعوض دریافت مطالبات معوقه شان ، به جرم اغتشاش علیه رژیم دستگیر و زندانی و شکنجه می شوند، گفت.

ادامه در صفحه ۱۹

پیام فدایی ۲۲۲

پیام فدایی ۲۲۴

پیام فدایی ۲۲۵

پیام فدایی ۲۲۶

پیام فدایی ۲۲۹

پیام فدایی ۲۳۰

پیام فدایی ۲۳۱

پیام فدایی ۲۳۲

**"پیام فدایی" را بخوانید و در توزیع گسترده
تر آن، ما را یاری دهید!**

پیام فدایی ۲۲۲

پیام فدایی ۲۲۳

پیام فدایی ۲۲۴

پیام فدایی ۲۲۵

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن (پیغامگیر)

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

۰۰۴۴ ۷۴۴۸ ۹۵۸ ۲۰۵

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!